



START



REEL 97



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 10:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

Aged paper

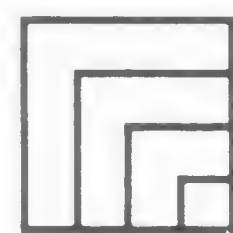
**Foxed, stained, or insect
damaged paper**

Water damaged paper

Glossy paper

Illegible script or faded ink

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

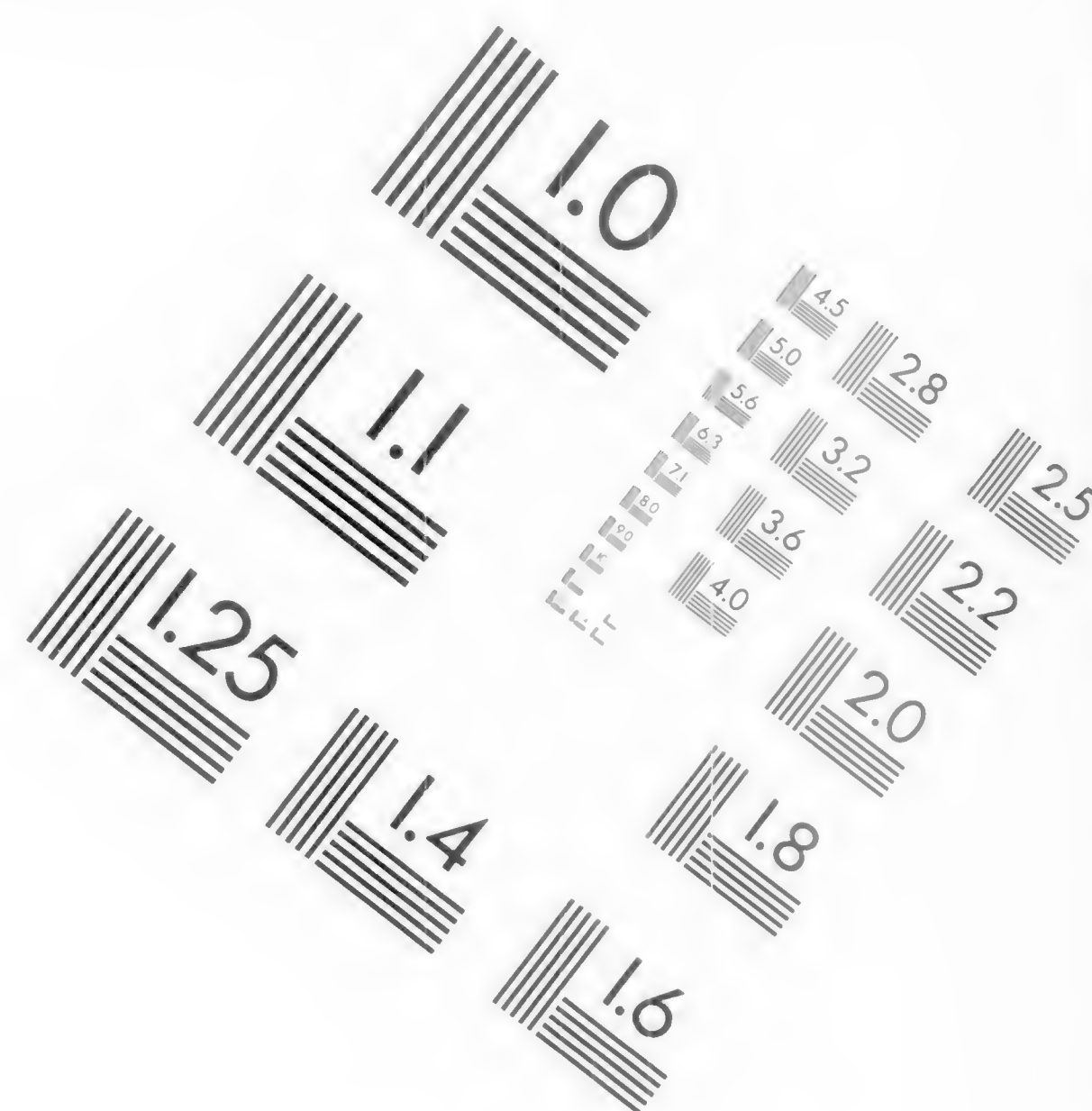
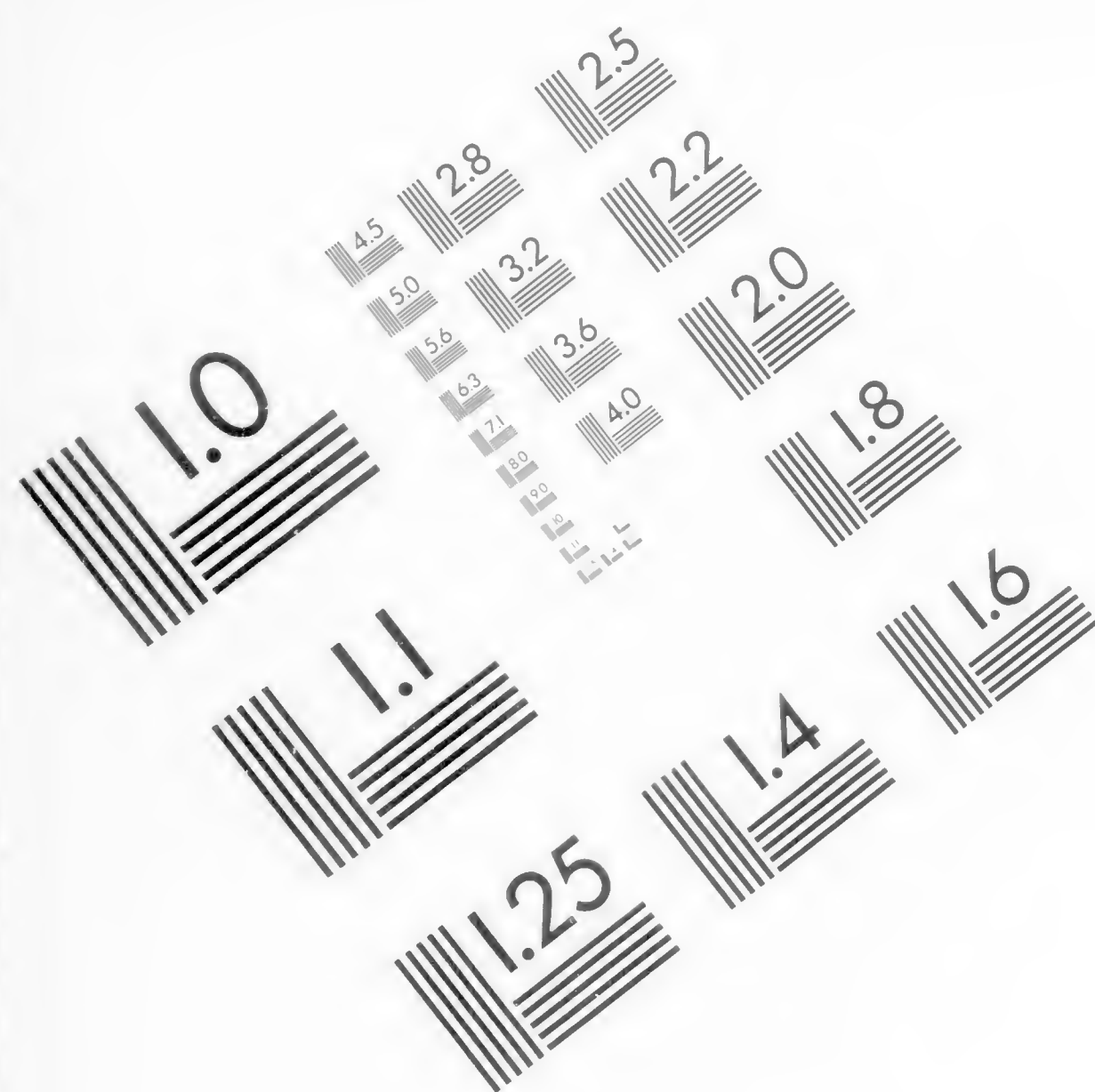


AIIM

Association for Information and Image Management

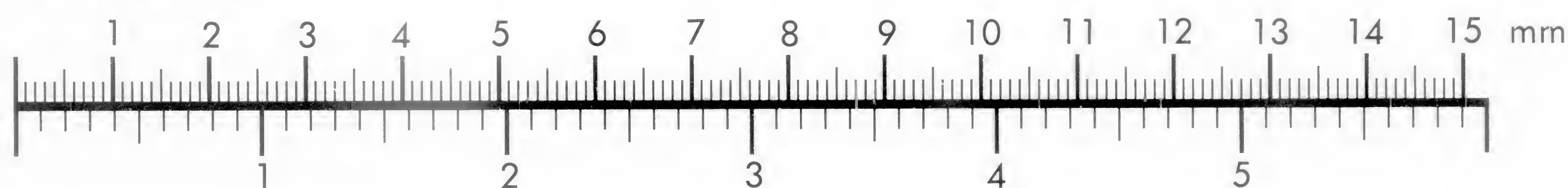
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

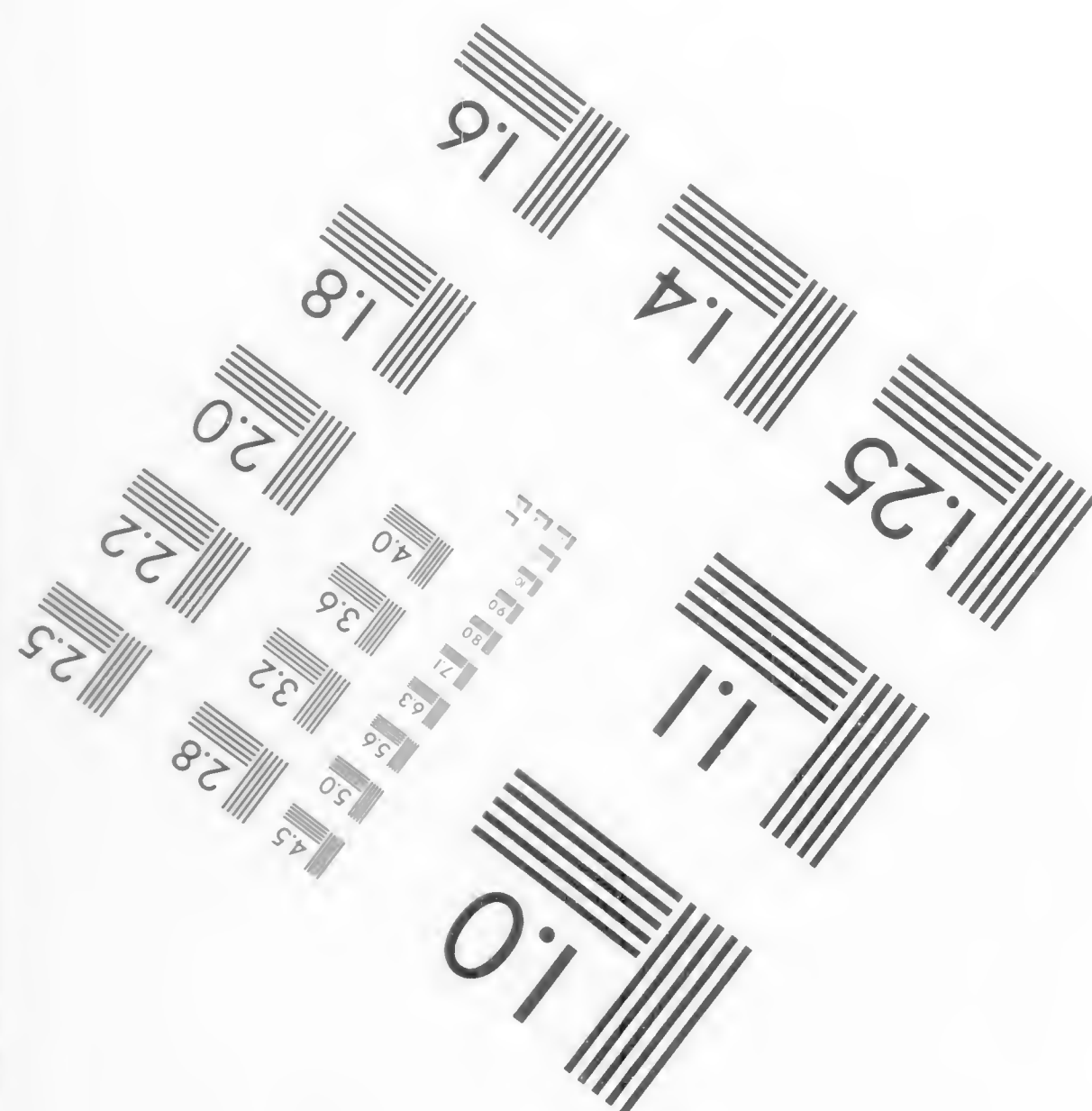
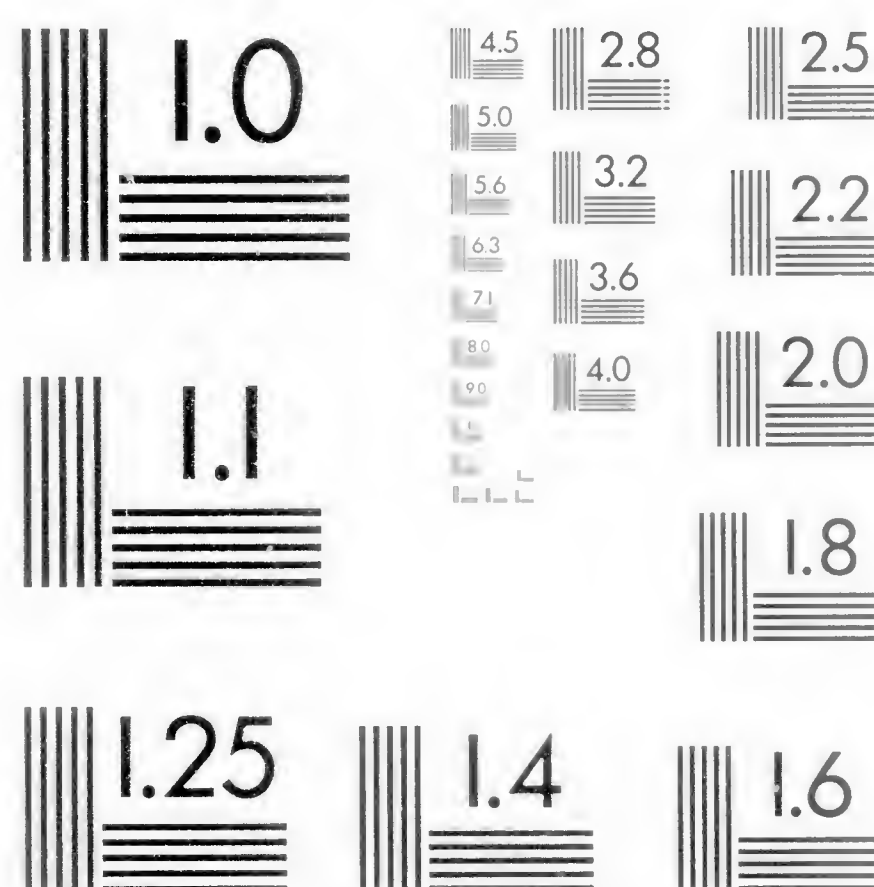


MS303-1980

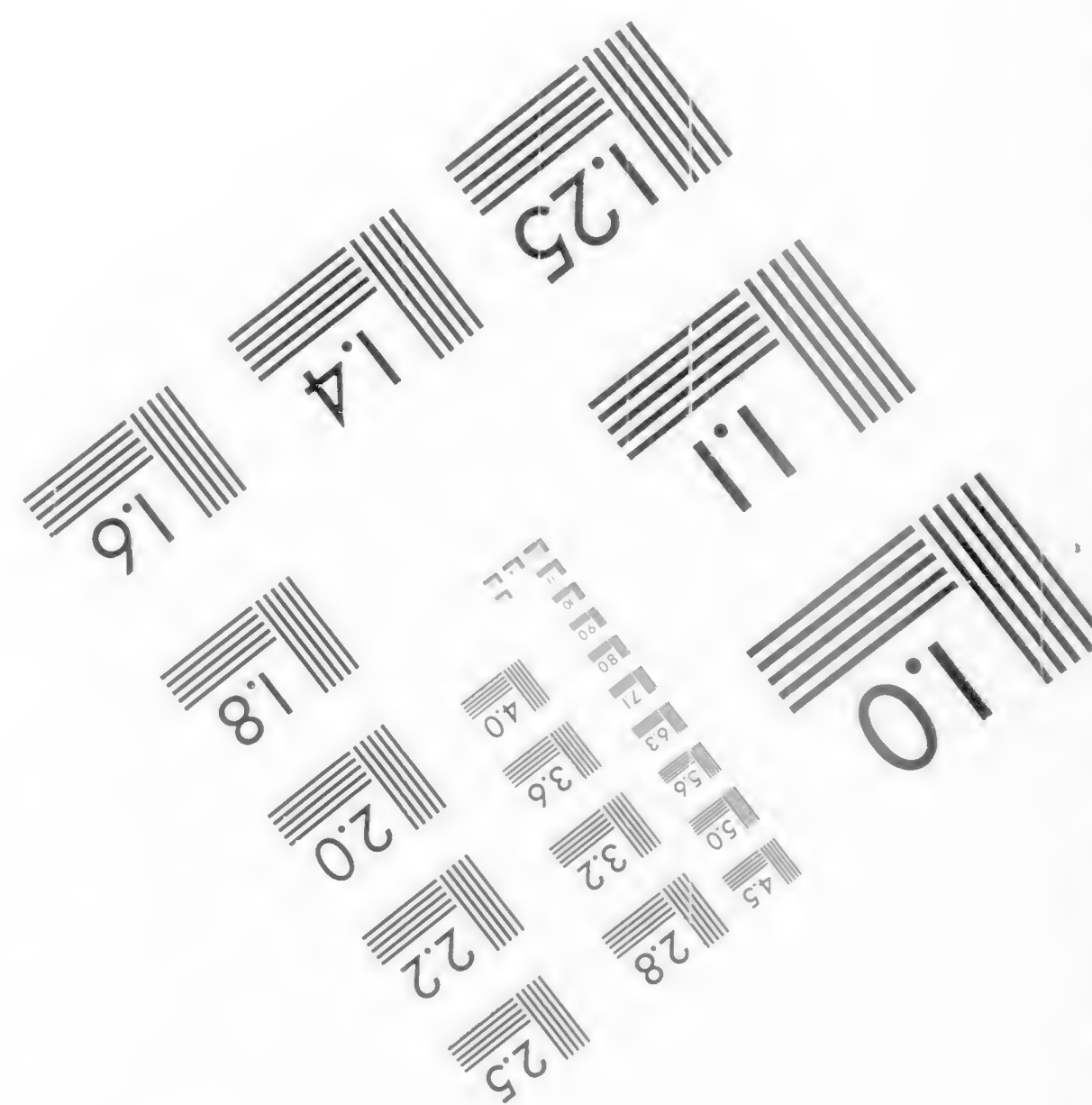
Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll. Persian medical manuscripts. -- ca.
no.60 1100-ca. 1900.
RARE 150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.
Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in
CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll. Persian medical manuscripts. ... ca.
no.60 1100-ca. 1900. (Card 2)
RARE March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Iutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 99

(Richter-Bernburg No. 171)

Author: Anonymous

Title: [Ṭebb]

64 fols., 240 x 115 mm

ms
~~A 827~~
 Coll. 1117 MS 99

medicinal



THE LIBRARY
 OF
 THE UNIVERSITY
 OF CALIFORNIA
 LOS ANGELES

حکمر بماند و زهره گرم بود پس قوت صفرا اندامها پرا
شود و یرقان و ذات الجنب و ذات الریه از آنجا
پدید آید و اگر وقت حرارت صفرا و زهره پیش شود و حرا
برافکند هر شش را علامت آن بود که مرد بیمار شود و سرنگند
و رطوبت که افکند ماستند ریم بود و کند بود و علت
از دوسه گونه بود یکی راضا رخواستند و دوم راضا رخواست
سیم را قلع مور خوانند و این همه را از زیادت بودن صفرا
خیزد که اندر جگر بماند و از جگر بهفت رک اصلی بیرون آید
و بر بازو و پا پیوندد و آن رکها که از دل بیرون آید نام ایشان
و باسلیق و اکحل و مندر البیدن و سالوت یعنی اسهال
و آفاقن و هر یکی که از دل بیرون آمده باشد اندر وی
بودند ای غر و جل جگر را از ستان رکها شتری او
و قوه جگر از وی بود و الله اعلم صفت دل و آفرینش او خدای
غر و جل دل را باینکه بد و بمعدن حرارت کرد و گرمی وی
چنانست که نمک تن از وی بکرم بود و حرارت وی اینهمه
قوی ترست از بهر آنکه مادام متحرک و گردنده است
استرده گونه بگردد و حرا ای غر و جل و بر صورت
آفرید یک سه فراخ و یک سیکل و دو خیر اندر وی است
یکی خون و یکی باد و چهار رک از وی بیرون آید و از چهار

بسی و دوشاخ آفرید و جگر و قوتها صمد و میت و هشت بود
و متحرک اند پس چون این رکها راستی برسد انگاه و علتها
پدید آید مثل هوس و ضیق النفس و خفقان و مالنجولیا
و کینه بدین ماند پس طبیعت پماران چنین میکنند
و انایان کجاست آنکه کما مکتبند تا بدانند که دوا از چه پدید
کرد و از چهار آن که گفتیم یک نیمه آنکه با لکند و بخت
چهار شخ شود و آن دیگر نیمه زیرین نیمه اندام برگردد کند
و قوه دل سه جای است و ده باشد و استار کان
باقیاب و او و الله اعلم صفت سیرز و آفرینش آن
خدای تعالی سیرز را باینکه فرید معدن خون سوخت کرد و هر
خونی که پی قوه تر بود و کند و تر جگر نیز یک می و بست
و از سیرز یک رک بدل پیوندد و تا دل را از همه سردیها با
یاری کند و چون سیرز را خون سوخت زیاده شود
آنکه رکش بسیار شود و در اندامها پراکند و کند پس از آنجا
سبب و خصلی پدید آید و اندامها پراکند و شود
و دیشل و سودا و قوبا و ضعف و کله و شیرین و سرطان
و طاعون و کان و دال الصیل و خازیر و آنچه بدینها ماند
و اگر چنان بود که قوت خون سوخته بدل شود آنکه پی عقل و دیوانه
پدید آید و اگر قوت خون بمعدن رسد صرع و مالنجولیا

و جنابهای فایده پیدا آید و این هم افزون خون
 بود و اگر قوت خون سپید بجز استغفار پیدا کرد
 صغرا با وی همراهی کند در و میلو با پیدا آید و الله اعلم
 صفت کرده و آفرینش او خدا ای تقوا کرده را با نوبت
 و بر سگدشت نب و چون وقت می موت بود
 همه اندام کرده و اگر کرده راست کرده و کرده
 و از نیا بجز می قوت شود و بیرون آید و از همه کوششی
 که در تن گرمی جگر وی را تباه کند و از سردی شش
 امین باشد اگر کرده راستی رسد از گرمی جگر یا
 از سردی شش که گشتی گشتی شش می پدید
 آید و از جماع باز ماند و ششش باز بود و صفت
 شش صفت می نه و تقوا ششش را با فرید با و نوبت
 که که تا آتش دل معده و تن را نوزد و او را بعد از
 بنغم کرد و هر طعام که در وی سردی و تری باشد جگر
 نیز دیک وی فرستد اگر تبش جگر بودی سردی شش
 بعد تن را بپسندید سردی غرضش را
 هم در پستان رکان و از ماه وادی و الله اعلم باب چهارم
 در طبایع عالم و ماهها و حشرات و امارات آن را که با هم
 کردند و آن وستی که آفتاب اندر برج حمل آید و با نوزد

بگیرند فضل و دار فضل و زینبیل از هر یکی دو درم سود کند روزگار
 و سنبل از هر یکی دو مثقال کوب و به نیر و با عمل معجون کن و انداز
 خنجره کن شربت و دو درم جوارش عطر سود و دارد تنگی
 شکم را و در دمای قولنج را و قوت معده را و طام در خوشتر را
 و صرع و مالخو لیا را ساکن گرداند بگیرند بیل و زینبیل و در خنجره و قوت
 و نارمشک و بیل بوا از هر یکی دو درم و نیم سبب
 سبب و شیطرج از هر یکی دو درم سبب و سبب
 از هر یک یک درم و نیم تر بد سبب و نیم درم سبب
 و دو درم شکر طرز و چهار درم کوبند و به نیر و دو
 چندان همه عمل مقوم همه بهم بیا نیرند و در خنجره کنند
 شربت و دو درم نافع باشد جوارش عطر سود دارد
 لقوه را و فالج و غش را و قولنج را و قوت معده را کند
 سحر باری و خردل و شونیز و کدوی و سبب و از هر یک
 یک مثقال کوبد و با عمل معجون کند و هر درم و دو درم عمل
 و را آورد و اگر مرد قوی بود یک مثقال و زنا نر اندر درم
 نافع باشد و الله اعلم و در مالک زینباده
 در و پنج درم و در کوبد که در جرجان و سبب
 سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
 سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
 سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب

استغفار بخند و افلفل و مشک خالص بعضی
 کرده معجون کنند شربت و در دم تربت شاد کنند
 بابت است و سیم اندر مقامات اطعمهها بزرگ
 سود دارد سودا را و بغم را و فساد را که در مزاج بود
 و رطوبت فاسد که اندر دماغ بود قوت معده را و دماغ
 را را و صفرا و آب است را و افسیه که اندر مشانیه بود
 پاک کند و در دکلین را و نفخ را و در دبعده را و موی خفیه
 شدن را و کونیه مردم سیکو کردن را که نذله سیه
 شش و مردم هلیکه کالی و هلیکه و الهه از هر یک چهار درم
 مقطر کرده فلفل و دار فلفل و سعد از هر یک چهار درم
 و شقاق ده درم شیطرخ هندی درم هجده درم
 و سینه و تودین و حب القفل از هر یک دو درم
 ناخواه و سحر از هر یک ده درم و حماما و میدان و وح
 از هر یک دو درم و از چیر و نارنگ و نمک هندی
 از هر یک یک درم و ریم آهن صاف درم نوشا و ریم درم
 کجند صند و شکر طبرزد از هر یک چاه درم همه را بگویند
 و بنزد و بر و عن بادام چوب کنند و سه هیمک همه را
 با غسل بپوشند شربت سچ و درم اطر فلفل بزرگ

و بابت باقی بماند و شوی علاج دیگر بکنند و در حواله
 عدس و اردو پاوده و گندم و گندم تربت انهمه را بگویند
 و با شکر بپزند و بوقت خشن بر درم طلا کنند و دیگر درم
 بابت بشویند علاج دیگر بکنند کثیرا و آب ده و کیم
 و اندر شکر زمان آغشته و شب بر درم طلا کنند
 با باد و بابت بپاشی بشویند و اگر نشان منکر بود
 بکنند سر کن کا و و لوز استند و با سر که کین بپزند
 و بر آن نشانه طلا کنند و با باد و بابت بپاشی بشویند
 و زمانه در آفتاب نشیند و بعد از آن بابت برک
 ترب کوکبه و آب گرم تن را بدان بشویند و علاج
 کند ای سکه کردن بکنند سح نقد و بعد از آن
 حاکم ه نشویند و بابت صاف و بعد از آن بر درم
 طلا کن و اگر نشود بکنند کین خواران که دو هم
 نرسیده باشد و نوز اند و با سر که بپزند و طلی
 کنند و الا بکنند کز دم کیه و خشک کنند
 بگویند و با صدف کوفته و پاره ترب انهمه را
 نرم کن و بار و عن بادام تخم سیاه و طلی کین و از خانه
 پراک بپزند بفرمای تا بکوبد با پائیزه بشویند و برک

کافور

نور خست کرده بر روی نشان و اگر شیرینه بود در
 خست بعل بچون و طلی کن بچون ناخو او مشکو و
 بودار و منع الجال را و مسده را قوت هر آب نشا
 بفراید و کوزه مردم سیکو کند و طم مگوارد و روی
 و آن خوش کند و بن دندان سخت کرد اند و آب ریش
 از دمان باز دارد و سد نیکت شد و گرم اندر شکم
 بکشد و باد را نکند و کرده را قوت دهد و شانه را
 نرم کند و بواسیر مقدر را ساکن کند و شکم و یک
 از شانه سرد و قضیب را سخت کند محمد ذکر یا گوید که
 از آن پس که این بچون را بکار دارد و در یک طبع
 چون رود و صحت چگونه خواهد بکشد و شکم و
 ناخواه و شش است و شکم که راز هر یکی دو در شکم
 و تر قفل و قرفه و کافور و عاده و برون و سبک
 هر یکی دو در شکم خود نیم در شکم و اندک زعفران
 نیم شغال همه را بود بکوبد و این بکوبد بر آینه و
 صد در شکم سوز بکشد از درد شکم در آورده با
 بکشد شش تا قوی گردد و بعد از آن بکشد از درد تاسرد
 شود و این اخلاط را در وی کشند و بکشند و در خمر
 کنند ترش بکشد و شش بکشد که نیم نافع بود و بکشد

یا کیم علیج به توفیق خدای تعالی علامت در دست که از خون بود اما اگر کرد
 از خون بود علامت آن بود که رویش سرخ بود و در کها بر آمده
 بود و در ک صندش بر خمد علامت آن بود که رک قیال باید زد و
 پنهان باید داد که برین نسخه است بکشد و هلیله زد و درم الکوب
 پست دانه سنجی دانه تخم کاسنی سه درم اندر دوسه پزند
 تا آب بی درم باز آید و پست درم شیر خشت بر نهند و اگر نه پست
 درم تر الیاس و بیالانید و بدهند با کوزه و غذا مضور دهند
 آلو سیاه و کدو شیرین در و رخت به مغز بادام و شیرین و بر
 جعفر نافع بود علامت در شکم که از صفرا و عله شش آن بود
 که مرد زار شود و شش بسیار کشد و شش زرد بود علاج آن
 که انگشت شش بر آب اندازی و شکم کوفته بر نهند و بدهند
 تا بیالانید و الایدیت درم تمر بندر و درم تر الیاس پست
 بکشد از درد صافی کنند و بدهند با کوزه و اگر طبع گرم شود
 با هلیله و تر الیاس گرم کند و صندل و کافور و کلاب طلا کنند
 در آب سرد نشاند و فرو برد و آب را آب الیاس که یاد کردیم به
 علاج در شکم علامت آن بود که خداوند علت لاغری بود و در
 رویش سیاه شود یا کوزه و تخم هدیال کوبید و خواب کشد علاج
 آن بود که کلاب و سیاه التور بکشد و سفید به بند تا کوزه و در
 ریش نهند و فرو برد از مالش جرحا و کدو شیرین در و رخت

در شکم

دست بادهام در ریخته و روغن بادام و سیرابان بر سر
 و هر روز بر پیشانی بکرم خط کوفته با بوی خوش و نیک
 وی نهاده با روغن سیاه و در دماغ مالیدن علاج در کوفت
 علامت آن بود که همه در کف و نیم معقل بود و یک
 رویش سفید بود و همه شقیقه در کف و تنگ کند علاج است
 بکشد با بوی اطلیل الملک و بکوبند و روغن برینند و بر آن
 طلا کنند و آب سیراب دهند و حمام بکار دارند علاج در
 صوم که از قفل علامت آن بود که صمغ سرخ بود و کوش
 بر وقت او از کف علاج است که روغن گل بکشد و سرد کند
 و اندر سر طلا کنند و اگر حاجت بدین دفع شود بکشد و عصاره
 او و آب صندل با سبزه و باره گمان بدین صندل بزنند
 و بر سر بزنند و سبزه در کنار آب خوش و مروره دارد
 شمش و کدو اندر کرده علاج در صوم که از قفل علامت آن
 بود که سر کلاه کند و در کافور بود و کافورم علاج است
 مرزبانوش با بوی سفید و مقصوم را با آب بکوبند و سرور از آن
 دارند و سر آن آب بسیار خورد علامت دیگر است که
 مار یک بود و سر گردیدن بدید آید و دانش ناخوش بود علاج آن
 که خرباش برین خورد و یک سرخ و مرغ در بر باج بکشد و بالوده باشد
 که خورد و روغن بنفشه در برینند علاج در صوم که از قفل علامت آن
 بود

بیم

کم اندر فرمایند بتن و الا تنور گرم فرود آورده و اگر گرم
 حواره بود و نیکاید و تن اگر آن گرم بیت اندک است و در آن
 خیم نهند و تر باغی که بر کشتقال باید داد و اگر اندوه کند آن
 سبب باید داد و اگر نارد اگر بخار بود که خون بود و فصداید
 کردن و حجامت و اگر خفقان بود در ص کافور باید داد و یا شرا
 سبب کزیده که کسی که کسی که کسی کزیده باشد و در آن
 بدین خیم باید علاج است آن بود که خاکستر بپزند و در آن
 خیم نهند و با دندان را از آن خیم بیرون آرد و بعد از آن تر با
 بدین خیم مالند و لا شیشه حجامت نهند و بکشد تا زردانه
 بر آید و از آنجا خوش کن شود و خلعت باید دان با سبب
 کزیده و بنفشه کسی را که زردی کزیده باشد که از کوفت جام بپزند
 و بر آن مالند و اگر نه کافور و سرکه و کل هم برین و سر کافور
 و اگر نه برک ما در و ج بکوبند و بر آنجا نهند و شیشه خشک
 باب سرد بپزند تا خورد و حنار و روغن و آب گاهی در
 انار و بنفشه و سرکه و این جمله را با آنجا نهند و روغن
 بود کزیده و کافور اما علامت کف الکلف کی بود و فصداید
 در او بود از هر یک که بود و شمش سرخ کشته و دم در میان
 بار دارد و اغلب خیال بود که کوش می است دارد و یکی است
 مردم کزیدان بود و جمله کسان از در کزیدان اغلب کوفت کوفت بود

و چون در آن بسیار بود و با یکدیگر می‌کنند و چون با یکدیگر
 سخت رشت کنند نه مان خورده و نه چسبند چون یک پیش او
 رود یک را بیکه دو و یکی عاید و مردم به بخار می‌بینند تا مردم
 قصد زدن وی کنند و او قصد کردن نکند و مانند کسی باشد
 که آب اندر چشم انداخته چون برین گونه یک پیشی بداند آن
 یک یک الکلاف و هم یک الکلاف تر خوانند و از وی بگریزند
 باید بود و اگر چنانچه این یک کرده باشد اگر عظم کرده باشد
 از آن جراحت بکشد و اگر یک بر لبه کوبیده و خطره بود
 یکی آن بود که زاید مثال یک که چون مورچه بود از سر قصبه
 می‌آید و دوم آن بود که کف و کهن و بسیار بود و سه تری
 اند و در آن آب و شراب و نه موم و از آن مردم مردم
 علاجی است که خارجیم بر رشت باید زدن تا جو
 تمام بیاید و بعد از آن جعبه بچوبانند و بسیار و قند بگویند
 و بر وزن یکم زنی تا چون تمام شود و بر آن زخم نه و مطبوخ
 افتیون بدین روغن بکشد و خشک کنی و بکوبی و با این بدین
 و طعام حریب شیرین بهر و اگر خوردن به شد و ج خورد باید
 معالجه کنی که خورد ندارد و اگر با یک کند و حدیتهای بدان
 محاطه بود و اگر یکی را این یک کرده و یکی ندانند که یک الکلاف
 بود که کاه مان بخون آن یک الای و س و یک کنی اگر چنانچه

خوانند و ششم را قرینه خوانند هفتم را ملجم خوانند ششم را
 بدین هفت خلایق استوار کرد تا از کراف مضرتی بر سر
 از کرد وی مره آفید و موی بر آوردنش تا رطوبت مغز ویرا
 زیان ندارد اگر نه از بهر غلکان بودی چشم از حال رطوبت
 مادام آب گرفته بودی و از دیدن باز افتادی و اگر نه از
 بهر ابروی بودی از دور کسی را نشاید دیدن و آب شور
 در وی آفید تا هیچ جانوری در وی نشاید از یکدیگر و زهر شور
 لطیف افزاید تا بصیر چشم را زیان ندارد و مره را
 از بهر آن است که بهر تا بیاید را قوه دهد و آب چشم را بکشد
 و اگر نه از بهر مره بودی مردم در آفتاب نمی‌توانستی کرد و
 دیگر سبب افتاد بود از بهر روشنایی چشم خداوند
 چشم راست را با آفتاب داد و چشم چپ را با چاه
 داد اگر با آفتاب بر خل می‌بوند و در آنوقت که تولد فرزند
 اندر چشم پیدا آید دلیل بود که کودک از مادر بهر چشم
 که زاید و الله اکرم صفت گوش خداوند در غرض
 گوش را بیافید چون کنی از خود دور کرد و در وی افتاد
 کرد و میان رکها محو ف کرد تا او از در صوت نیست
 مردم از نطق کلام آگاه شوند اگر آن که در گوش می‌شنید
 بودی و مردم هیچ نشنوند و در آن مجرای گوش نه چاه بود

تا وی چشم را که دارد و چشم او را از خواصها و کرمهای طبعان
گفت اند که گوش فاضله است از چشم زیرا که هر چه اندر
زه بود بنزد و شب نه بیند و گوش و ریش تار یک
و روز بشنود خدای عزوجل طالع گوش را اعطا رد داد
اگر عطار و با زحل اندر تریح مقابله شوند واجب باشد
که نشه زند که آید صفت معده خدای تعالی معده را بچهار
قسمت آفرید نخستین را جازه خوانند دوم را ماسکه خوانند
و سیم را با صمغ خوانند و چهارم را داقه خوانند اما جاذبه
است که طعام آرزو کند و ماسکه آن بود که طعام اندر
خوشتن کشد و با صمغ آن بود که قسمت کند و داقه آن بود
که طعام از پیش بدید و جگر قوه از وی کسب و بهره گاه که
جاذبه ضعیف بود در اطعام آرزو نکند و چون ماسکه
ضعیف بود در آتش در خورد باز قوی گشت و چون با صمغ
ضعیف بود در ایاز از بالا بر آید و چون داقه ضعیف بود
در رادل و کرده و سر کرده و در پدید آید و طعام بر دل
ترش باشد بنده می کرد و اطعام با دکنه و بهره از
وی بخور سوخته کند و علت تمام خون زیاده که در آنفاه پدید آید
عیاد ابا الله سکه و برقان و دق و زردابه و هیجان
الدم و سرسام و برسام و سرخه خشک و اگر رطوبت

و در برج جوزا و فروردین و اردیبهشت و خرداد ماه
پادشاهی اندر تن مردم گرمی و نرمی سرخ درون است
پیش سینه که خون اندرین سه ماه بر تن آدمی قوه اندر
دشت و باغ هم آن رنگ سیدالکندر و ثقیلی
شکوفه کند و اردغان و لاله پدید آید اندر آن سه ماه
عالم بطبع و گرمی و نرمی بود باید که مادام که رنگ زند
شراب آلود و سجد بکار دارد و چیزها خورد که خون را ساکن
کند و گوشت با آب غوره خورده و سرکه و سماق و زرد
و بستی و آنچه بدین ماند و جلا بکنند و بکارند
و ماء الغواکه خورد تا نافع فصل چون آفتاب در برج
سرطان یا در سنبله تیره ماه و مردار ماه و شهریار ماه
پادشاهی هر در تن صفرا را بود و چیزها باید خوردن که سردی و
تری بر دارد و مسهل باید خوردن و نار و شراب لیمو
شراب تفاح و شراب خروت و شراب ریاح
و چیزهای ترش بناید خوردن قلیه سه که و سماق و کبکج
و دوق با و طر و نسج و آنچه بدین ماند فصل سیم
چون آفتاب در برج میزان آید یا توبه مهر
و ابان ماه و آذر ماه پادشاهی تن مردم در آنوقت
سودا را بود سردی و خشکی چهره که دارد چیزهای گرم و نرم

کون بد بود و اگر بیمار روی بجایست و یوار کند
و دست در شکم بپیچد و گاه بر سرش دست
همی برد و از دیوار چیز بکشد تا بکمر و هم بد بود
و اگر چشم بیمار کی شک و یکی نماند و اگر بیمار
زرد گردد و بنا کوش سفید بود هم بد بود و اگر بیمار
خوشتن را برهنه کند هر چند که چادر لحاف بپوشد
بد بود و اگر جامه دارد پیچ بود که جامه بدرد و اگر رکبانش
بر خواسته همه بد بود و اگر بر پیشانی بیمار عرق پیدا کند
و اگر سرد بود هم بد بود و اگر بر رختش بپاشد و در روز
یا سه روز بماند و اگر بیمار خفته بود و هیچ نکفته
باشد و اگر در سخن آید و چیزی خواهد که بخورد هم بد بود
این همه نشانه‌هاست که ازین گونه بیمار کم بکشد و
این همه علامت مرکب بود که حجت خندان غریب اند
آید و این گفتار محمد ذکریا و بقراط حکیم است و الله اعلم
بما یشاء

دوازدهم در طعم دمان بیمار است
اما طبیب را اذان بیمار باید رسید که مزه دمان
بر چه طعم است اگر گوشت شیرین بیماری از خولنج
اگر گوشت تلخ است از صفرا بود اگر گوشت ترش است
از سودا باشد اگر گوشت ترکت از بلغم است اما هر که تشنه

اج دمان

که بکشد و بپزد و با پیله زویا مرغام به پزند و یک سیر تخم کرفس و یک سیر
تخم سیب بکوبند و بدان پیله و مرغام بپایزند و بدهند تا کوشتن
باز کرد و شکم دمان را حرب باید کرد و هفت روغن کبوتر
و روغن کل در روغن پسته و روغن حر را کوس و روغن خیری
و روغن کوس و روغن سیوفرو و اگر خاک کبر این هفت روغن بد
نیاید هفت گونه سیر تخم بعضی معده کرم و بار روغن کبوتر
و بکوشند و در کلاب اندوی کنند یا در کلاب و باره
نیز زیادت کنند و هم بپزند و طلا کنند علامت فاسد در رحم
و بیشت علامت آن بود که کرم در کس غالت چون بسیار باشد
چون مار و کرم و بول بسیارند علامت آنست که کرم در
خواب و کبوتر را ساراب بکوبد و روغن کبوتر و معال کبوتر
و در معال جا و شیر بدان اخلطها و خل کبی و یک هفت بد بپزند
و در معال و در معال و آب مردی بپزند و در معال و آب را بپزند
که برود و نود و نوزند پیدا آید و هر وقت که بیمار بود و خوشن را
پیش بود و حضا اندر بود میان آن علت و کرم و غالب بود
علاج آنست که بکشد و تلخ و لابل بکوبند و بول و بسیار بپزند
و بعد از آنکه بر بپزاده کوشتن بر کرد علامت پیله که در رحم
آنست که تلط بود و در کس سفید بود و چون بیمار را کوبد آب
تاجش بسیار آید و چون بی ناری افتد بول و چون بسیار آید علامت آنست که

که تنور گرم کند و سر تنور را استوار کند و چنانکه هیچ بایش بیرون نماند
بعد از آنکه یک سوراخ باز کند کوچک و زن را بغیر نماید تا فرج
بر آنجا نهد چنانکه پیش از است مایه برود و آن سینه که از دست
رحم ناپاک که علامت رود افتد از بیانی که نیکو شایع
درم خشک کرده و تنور دود درم بگوسد و زن بگوشت تن بار
گیرد مایه بود علامت جلودانه است که زن نالیده بود
و حفظان پیدا آید و حیض بود و مایه ناکند و نفس باز گیرد و زنده
تمام شده بخت و الا با دودنده پیدا آید و عکس است که
او را شراب هلیله در تابا دارد و برود و بعد از آن بهوت
مرغ بریان باقی بدهد تا کور دروغن یا سیمین بگوشت تن
باز گردد باز هرگاه که علامت خیمه که ابروی شود که از بیانی نارس
چون نیمه باز شود و نیمه شش عرق کند و سینه رنگ کرد
علامت است که برهنه فرماید از بیاض خام و ریشی دایره
در باغ غره کند و اطراف بزرگ بکار دارد و دایره فیه و
ترید و تخم حفظ هر ماهی اندکین دهد تا کور و مایه بلند عکس
زنی که فرزند شش شود و این از دود بود یا آب مرد تمام بود
یا آب زن نشان آب مرد است که برهنه فرماید و چون آب
برکت کند معده بر داند و چون آب زن تمام شود عکس
بود که در دماغ و ریه پیدا آید و دیگر که رحم زن تر دارد
چنانکه

چنانکه در اول باردگی اگر مرد بود باید دید که محروست یا نه
و اگر محرو بود او را مسکه وضع باید داد چنانکه در باب معده
یاد کردیم و تخم که در شیرین و تخم خیار بر حلاط نهاده و بدنه کور
و اگر مرطوب بود و اگر کوارش ماه تره باید داد و اگر زن
صل دهن براد و دودنک و سینه بگوسد و غسل نماید و بید
یا قدر ساف کند و گوشت تن باز کرد و علاج دارد و سینه زان را
اگر چنانچه زهره کرک با آب خیار صفت کنند و برن دهند و حال را
نوع دیگر اگر چنانچه ناف و حایه کوش را خشک کنند و برن دهند
در حال را که علامت خصل تن زان بکشد کند و کله را بازوی
و سیرافا قیاد و سهرمه و شب بماند و همه را کوفته و بخت با شیر سیر
جمول دارند علاج که در کت رحم به دین بکشد بود و دینه و برک سزا
خشک و مشک و طریح و قودمانا از هر یکی نیم درم طایفی به
دانه بگوسد نرم و دار و مایه و سیرافا این جمله را در دود زنده
تا کورده و اگر بهتر نشود چند بار دیگر کور و مایه بلند و شش تن
زنان علامت آن بود که بیرون که هیچ ترید پیدا آید و در سینه
بود و زن آب تن را حواره خواب آید و در بانه او علامتها
پیدا شود که مانند سوسه و کلف بود و خصل تن بود و دیگر کور
باج طایفه نماید و زن چنان بدارد که آب تن است اندر دست
انکین باید داد اگر لکیم دارد در دود کند و اگر بارش دارد و اگر

بارندار و در صورت سرما و باد نظریه کرد اندر زن اگر خنجره زود
 نیگوید و لطف بیاورد و پستانش با سر فرکاید و هیچ
 رود و دست پاست کراید و پستان رخت بر تر بود و کاهلی نمود
 این همه علامت و آنچه بخلاف این علامت بود دختر بود علامت
 مستولی اگر کسی را زنی داده باشد و ویرامه بود که دوسیر که ویرا
 بداند بی اگر با او مجامعت کند عکسش آن بود که پاره شود و بگوید
 و بر آتش می دکنند و زن را بفرومایند که بران دو دجامه بردارد
 چنانکه دو دیر بر جامه و بر شود و پاره زره بپسند تا خورد و
 آب از پس آن خورد اگر داخل بعد در حال تا ختن بکشد و اگر بکر
 بود ازین معنی هیچ نباشد علامت مستولی ختن است که برایش ختن
 باید کرد یا رک صافش باید زد و قد عراب سراب بپسند عراب
 خور تا بسیار اگر شود و ندارد قرص حس به علامت زن که
 بپسند اگر بپسندی در پیش نباید خون باید بتن و اگر شود دارد
 بپسند بپسند و الاحمامت فرماید کردن و در آب بود نشان
 و غذا از آب انار یا از جوم و عکس کرده باشد و او را که
 باید داد اگر بپسند و اگر هیچ این فایده ندارد قرص
 که با دهنند چنانکه گفتم و الا بپسند کند هیچ درم و عفران بپسند
 و بپسند تخم مرغ کرم کرده بپسند تا خورد علاج زن که دشوار بود
 است که سخت در آب کرم نشانی و الا بپسند و استند و آب کرم

برود

و نمک اندرانی و کف دریا را است بگویند و هواک بردارند
 و بر دندان می کشند و اگر دندان جفیه دارد بر وزن حرکت
 علاج آب دندان پس اگر آب دندان است به است که
 همیشه مردم سپند خایند و مادام بخ و تخم کونخه و کرم و تخم
 کنند چند بار و در دندان گیر و الا بپسند کرده علاج
 از آب شکافتن فصل دیگر است و یاد کردیم از احوال و اماره احوال
 گونه علاج از نموده اینجا یاد کنیم اما اگر آب شکافتن یاد
 او را جرب باید کردن برین گونه موم زعفران بپسند موم
 و زعفران و صندل مرغ و موم و صندل و صندل و صندل و صندل
 دختران در در کشند و همه را بگویند تا آن شیر برود
 از آن در آب را زبانه کنند و آب سکر برهند و بر زبانه
 کنند و اگر چنانکه خون آید او را مرهم غنیمت باید کردن کسی که
 این علت دارد و بهر حال روغن تازه باب انور باید داد
 و بهر آب و کرم و سبزه ستن و جرب و ستن و ستن و ستن
 مرغ و شیر زنان و کتیرا و صفت مرهم غنیمت و کرم و کرم
 از شکافتن خون آید و روغن بپسند و انار یا کرم بپسند و
 کزیده را و قنده کزیده را بپسند عکس روغن و عطر زو و
 برود و در شکافتن و صندل و زعفران و زعفران و زعفران و زعفران
 و زعفران و زعفران و زعفران و زعفران و زعفران و زعفران

دندان

و جلاب دهند تا بخورد و طبعی کردن بر پیشانی و صندل سرخ و عید
 اگر کسی که در آن از جلاب بخورد که کوسه و سگ
 بهمانند و بفرماید از زدن و جلاب بدر قطره ناعنونه فرماید
 مایه لعی و جلاب کرم بدهند تا بخورد و حیو دهند از تخم خیار و
 کرده و اگر سفید بر نهاده و انار سیرین و قصبه و سکر دهند تا بخورد
 و در ده غایر مرغ کرم کرده با سکر کرم بگویند و علاج
 و اگر کسی که از سر سید و سعال و کینه را و ناسه باشد باید داد و
 اکحل بایکشت دن و سپستان و نبات باید دادن تا مدام بر
 دارد و بجام رود و آب کرم بعد رو سینه فرو کند و در غنچه
 کند هم بکوبد با آب مویر بخت و در آب سوسن و حو خور و آب
 با صلاب نهاده علاج اگر کسی که از سر سید و سعال است آن
 که با آب کرم و یاره فیهرا غنچه کند تا بختت فرو نماید از بلغم پاک
 شود و چون آن خون که برای صانی شود و در بلغم بود و عود سگ
 در غنچه شطب باید بعد رو سینه بموم روغن جرب بکشد و در آن
 با حو باید خورد و از موه که و در تخم خیار و با تخم خیار بر هم
 سکر سنج بر نهاده و از میوه انکو سفید خوردن و امر و دما
 شیرین و اگر ایمن آن اگر کشتش به این معالجه نماید
 نماید و خجک ماده باید داد و در خجک ماده آن به که او را
 بگیرند و سوزنی با سکر کار در تیر در است و در نزد اکثر سیر
 با دهن

رومی با غسل باید دادن و در غنچه
 اگر کسی که این کونه یکی داده باشند
 با نشه اطا زهر بود و این هر سه را طبع کن
 رود و آن که نموده تن در دل کند و
 معده چنان بود که کوسه و سکر بفرماید و
 حواحت هم بکنند و آن که نموده که کلاب
 با آب کرم بدهند تا بخورد و بعد از آن سنج
 نشویند و آب او را بگیرند و آب تعلیه الحق
 هر دو را بر کشت کلاب نهاده و شکر سفید کوفته
 اندر و کفی و بدی تا بخورد و بعد از آن بریان
 کرم را با شکر سفید بخورد و اگر کسی که این
 یکس خورد و با شکر سفید است آن بر که مرد
 بهوش شود و شکر کوفته کیش بسیار و سرفه
 و باد سرد از حو کرم می آید و صرع کنند و بعد
 که کشته بید آید و است که روشن
 کا و بعد از زدن و غنچه تا از فوق ساق
 هم تن را طبع کنند و اگر کرم هم در غنچه
 یسج پیدا کرد اندر آب نشسته
 و شیر کرم و جلاب دهند تا بخورد

و بر وزن کاه مالند جمله دارو را را بچون کنند با
 و در خیره کنند و در زیر زمین دفن کنند تا مدت
 هفت ماه بر دارو شربت نیم درم بده تا بخورد نافع بود
 حواری شگفتش سودا را در دمای نهانی را در طوب
 فاسد را و بد کواریدن طعام را و قوت معده را کم کند
 پس بوا یک مثقال و نارسک سه مثقال و زنجبیل
 شش مثقال فلفل چهار مثقال و دار فلفل نیم مثقال از خشی
 سه مثقال این جمله را بگویند و بر وزن بادام حرکت کنند
 و هر درمی دو درم شکری سفید بکنند و نیز بخوبی کنند
 تا قوی شود و بگذارند تا سرد شود و این دارو را در وی بپزند
 و در خیره کنند و شربت از وی درم نافع باشد
 حواری شگفتش سودا را در دمای نهانی را در طوب
 و در دمای که بر خور است بود بکنند و بچون کنند و
 خشی شش مثقال و کشمش بیاز و تخم سبزی آن
 سبزی و سعد و سان العصاره از هر یکی دو درم و بچون کنند
 پس شربت از دو درم کافور شکر شکر شکر
 سودا را در خداوندان استرغ را و هم خداوندان لقوه
 و نالیج را و بپزند را که اندر دماغ بود و باد دماغی خام
 خوردن است و در قهوه و در معده را و بوی دمان را بپزند

و اگر همه دارو را در وی کن و شاف کنند نافع بود
 سودا را در دماغ را و هم در دکلین را و بپزند را و درم زدن را
 که در شخارخ و هم در دماغ را و در معده را و در زیاد
 شدن شهوت را بکنند بیکه کابی و بیل و اطرا از هر یکی ده درم
 و ریم و آهن برورده در مشک بپزند و او خمر و سعد و بیل
 و عسلک روم و زنجبیل و ناسخاوه از هر یکی هفت درم بگویند
 و بپزند و با عسل بپزند هر روز دو درم بدهند تا بخورد
 نافع بود حواری شگفتش سودا را در دمای که مخالف بود و شش
 نافع را و در دماغ طعام را و قوت معده را و زیاد
 لقوه شهوت را بکنند زیره کرمانی سی درم اندر سرکه کهن
 اغا زنده کشانه روز و بعد از آن سه که از وی بیایند
 و خشک کنند بجا که معتدل و بعد از آن بگویند و باد و درم
 بر کباب خشک که در دست درم بپزند و درم زدن را
 ده درم بپزند از بیل و هر درم شکر دار و سه شش
 را و در دماغ و در میان جویند و هر روز بخورند
 تا بخورد نافع باشد حواری شگفتش سودا را در دماغ را
 و نالیج را و بپزند را که اندر دماغ بود و باد دماغی خام
 خوردن است و در قهوه و در معده را و بوی دمان را بپزند

کوار

کبر سبب رتبه و سبب ن و قطبجری وقت الذریه
 از هر یک ده درم و جوز بوا و قنفل و اکلیل الملک و ناریشک
 و شیطنج و هندراز هر یکی چهار درم و زراوند صنی و دار و بیل و
 سبزه از هر یکی یک درم و سقر و زنجبیل و عصاره بیل که کالی بیل
 از هر یکی سه درم و آنه سور و نیم من همه را یکوب و به نیر و بعضا
 بر آتش و بهر در سنگالات و درم انکین را بر بند و اندر
 خنجره کنند و اندر میان جونه شربتی از پنج درم بده
 جوارش عود سودا و در دمای معده را و هم بنادرد
 معده را و با لوی دمان خوش کند و بن دندان سخت کند کند
 مشک و کافور از هر یک چهار مثقال عود و هند و قافله و
 جوز بوا و قنفل و طباشیر و قوفه و دار و صندل و بیل و
 و صندل و سرخ و سفید و سبب و سعد و قنفل و افطار از
 هر یک سه درم بگویند و کای هر درجی اخلاط سه درم مشک
 برهند و شکر را اندر دلی کنند و بگویند با جگر
 تا قوی شود و بعد از آن بگذارند تا سرد شود و این اخلاط
 وی برهند و اندر خنجره کنند و بگذارند تا مدت دو ماه
 بعد از آن شربتی از پنج درم بخورند تا نفع شش و قرض مادی
 سودا و بادای غلیظ را و فاسد را و پیشتر از
 وقت معده را بغم را بکند از د و بویهای همین را ساکن کند

چرا حرا و رافا و بهر دکان رسس خوانند بن اندر کمال افتد
 و بیست و یک درم دارد و شکم نرم بود و نزل دارد و اگر این حرا
 نازک بود و علالت آن بود که حیو با خون آمیخته بود که بگویند دارد
 علاج است که مایه السعیر باید داد با حرا حبت ماده که دروی
 ماست و روزی سه بار که کتا خورد و شب قرض کوکبا خورد
 و شش خاس خید و قرض خاس خید نیم درم و مغز تخم خیار نیم درم
 مغز تخم کدو نیم درم اگر دمالو ده یک مثقال و شکر یک مثقال
 رب بوس که مثقال کل از هر یک درم و جوی یا و سان یک درم و
 یک درم اقوی نیم درم دار چینی نیم درم همه را حل کنند و این دارو
 دیگر را حل کنند بگویند و باوریا میرند و قرض کند و با شرب نفع
 و با اس بدهند تا خورد و اگر این چرا حرا کهن بود علالت آن
 بود که بجا حیو نیم درم افکند و زرد و سرخ رنگ درو بود که
 بود و سخت آن خلطه در است باید افکند اگر خلطه باریک
 نشسته که دارد که دارد که سبب فایده ندارد و اگر بر سر
 است قرار کرد علاج و نیم مایه السعیر باید داد با حرا حبت
 ری نیم درم و سبب و سیستان و غذا حیو باید داد و شکر و مادام
 در غش مادام بر نهاده و اگر حرا حبت که سبب نیم درم
 نیم افکند او را نیم این علاج باید و عموم روغن طلا کند و کمان که
 باید کرد و اگر این خلطه که افکند باز بندد و سبب نیم درم از آن تمام

علاج اسهال

علاج سلسله اعلاست سلسله آن بود که شش اندر نقصان خود
 و شور آید و گاه گاه خون از کله بر آید اعلاست را که در بند قطن ناد
 شتر است شش را یکدگر باید داد و طبعش خشک باید داشت
 یکدگر که کله را در حوت و بطنی و صمغ عربی و آن کحل گویند سبکی
 تا خورد و اگر اعلاست تب آید با شیر باید داد و خاک کیمیا
 کردیم و اگر تب نباشد باز به سبکی بود خاصه شیر و نمایی
 و زرده خایه این همه که بود و سبکی که کثیر است کثرتش
 پس کثرتش و دانه به کثرتش کوفته و حخته با حوض بستر اندر
 سازند و هر شب تناول نمایند نافع است علاج سعال در کمال
 آن که از سر و هوا بدید علامت آن بود که بسترش بود و سرد
 بزرگ کند علاج آن بود که بر شیر کند از همه خمرها شیرین و غیر آن
 به کام بود آب گرم خورد و در رخت و سبکی و سبکی که کوفته و حخته
 با آب قراح بسترشند و سارند و با سبکی در دانه کمرند
 تا بترج کله خورد و نافع است علاج سعال اعلاست آن بود که
 بود غره بدید آید مانند صلیق پس بر سبکی که حرکت کند او را
 سخت ریاضت هم باید کرد و بعد از آن را داده و در
 افزون تر و لوقه بر آب شکر کار داشتن در کحل بر آن
 و نمایی و آب خورد و خمرش سبکی که کثرتش است
 سه خیر در خون و از سودا و از بلغم و ازین همه بلغم کران رست

وزنه

وزن انجیر

قند

بریم آهن ترکیب کنند سودا در موی مردان را و ناصورا
 و در دوا سیرا و سبکی شش را و هم در دقت را هم
 فوت معده را و دوا و دوا را و سبکی و دوا را و سبکی را
 بلیله سبکی و بلیله و آله و شیطنج و پنخ کرفس کوی فاکو
 و ستر از هر یک ده و درم و بلیله و سبکی و جامها و بهان
 دوح از هر یک ده و درم و ارضی چهار درم و سبکی و دار
 فلفل و نمک سبز از هر یک پنج درم سبکی آن سفید را
 با نروده درم نوش درم درم درم آهن صاف درم
 انهمه را بگویند و به نرند و بر دهن کا و مالند و آب بین
 قوی کردند و به درمی خلط سه درم شکر بهرند
 و این دارو را دروی بسترشند شربتی سه درم نافع بود اعلاست
 و حک سودا در دتری معده را و هم شش را و اما سبکی
 معده را و ناصورا و رطوبت را پاک کنند و نرند و سبکی که کثرتش
 یکدگر بلیله کالی و بلیله و آله از هر یک یکدگر بگویند
 و به نرند و بر دهن کا و مالند و اگر روغن بادام بود بهتر است
 معجون کنند عمل و شربت مردان را سه درم و زینا را
 دو درم نافع باشد با سبکی و چهارم اندر
 منات معجونها و معجون ششها را سودا در دوا و ناصورا
 و پنخ را و سبکی که کثرتش است و هم طعم کبک و دوا معده را قوت

معجون

و قوت حمزه را سود دارد و سودار کیت نمزند تخم کدوسید
 شیرین و تخم کاسنی و تخم دندان سی و کل سرخ
 و صندل صند و صدف و تخم بادبانه و پوست تخم
 و عقیق یمنی از هر یکی برابر یکوست و به نرند و آب ترپانی
 در آغارند و نیز در مردم در آتشک بر روی نه و سی
 و در آن میان کن و چون تن بکرم باشد بانه
 طلی کن و کطلها اگر آنچه بر روی و تن مردم باشد شود
 نشان که بر روی از این مغسره سرخ و کبود و دیگر گونه
 نمزند محشم خنزه و باشی و خوردن آب در آن
 و هر شب بر روی طلا کنند و باید ادب است گرم شود
 و الا با آب شکر گرم بکوشانند و با شیر یا نمزند و بعد
 از آن نمزند آرد با قلی و سه دن کوزن سوخته و با دام
 تخ و نوشادر همه را بکوبند و با آب شکر یا نمزند
 و هر شب بر روی طلا کنند با دم و ادب است گرم شود
 درست و صاف شود علاج دیگر مکرر را نمزند کثیرا
 بکوبند و اندر روغن تازه کنند تا حلت شود
 و هر شب بر روی طلا کنند و باید ادب است مساوی
 و سوسن بونید علاج دیگر و اگر این نشانه را بکوبند
 بکینند کثیرا و بکوبند و بر که کین جل کند و هر چه بر طلا



ماده بود و اگر شیر بریاید بر بود پس آن خجک را در
 و پای بکینند و به کمک آب بویند و با کین جو کوه بر نرند و
 هر روز بر نری با شرباب به بهند با کورم و هر شربابی یکدرم
 کل از مریز بر نری و پوست انار و برک سیب و بر که به هم کوش
 و آب آنرا بکینند و پاره کس بر آن تر کنند و بویسته بر نیند
 وی نمند علاج اگر
 راح با کیند و کلتین فرو کند و آن ملل را بکینند و در عقیق
 بر اند تا خوش تن را را کند و اگر کیت نمزند معده را و بر آن کند
 بعد از آن مکرر و کطلاب غرغره کنند و اگر مدها شود و نتواند
 رفتن خردل را بکوبند و با سرکه غرغره کنند و نوشادر بکوبند
 کمالا کنند و سیرد به تا خورد و اگر اگر
 بر که حل کنند و به مدها با دال غرغره
 یا ز آب کبر و شک و سرکه هم بزنند و به مدها تا غرغره کنند
 اگر به سوسن و تخم سپیدان را بکوبند و در آب در آورند و به
 با کور و دال در کوبانه رود و در آب گرم کنند و به مدها
 خود و لطف به شیدا نگاه آب سرد اندر دمان کرد تا بر آید
 بود تا ملل بر آید بعد از آن بکینند پوست انار شیرین و شش
 بکیند و سماق بکیند بکوبند و با سرکه هم بزنند و به مدها به
 غرغره کنند صفت چون بکینند رب السوسن بر سیاه
 (درم) (درم)

قودمانا مل سغیر بادام تلخ زرد...
 و بخت و با اکیین...
 و نوشته اند و آن دارند...
 باقی باید داد و روغن بادام و ماء البیبر...
 برورده و طعام جو شیر و سرخ بر نهاده و اگر...
 مزاج چهار تخم خیار باید کردن و غلوس شیرین و نبات...
 صلیغ عربی بدهند تا بهمان غمره کنند که دارد تا به درج...
 بکوفت و خورد و لاج السعال که در میان چهار یاد کردیم و اگر...
 خنک باشد سرکه از سر فرو داید او را ماء الشیر و سبک کوبد...
 و آن بخت و بعد از آن حلا ب شراب به و شراب سبک...
 و آب برک سبک بکشد و کل سرخ کوفته در میان افکنند...
 و بر سر نهاده و اگر نشیند و برای بکشد و کوفته و طعمه...
 و صلیغ انیسولی بکشد و بکشد و کوفته و قیون برورده...
 و در صفت کنند و بر روز یکمقال باب بدهند تا خورد...
 با سرکه و در سرکه و در سرکه و در سرکه و در سرکه...
 نشان آن که خلط افکند غلیظ و کده بود که آنرا از دانه...
 پدید آید بخت بر بخت علاج در حال السعال و با آنکه در دانه...
 یاد کردیم و الا شراب کوکبا و قوت است بدهند تا به...
 کنند و الا بخت زود باید داد و بکشد و در دانه و کوفته...

بکشد و قیون سفید و ششاس وضع عربی و کل انیسولی...
 طرز و از هر یکی گرم بکشد و بلعاب بذر قطونا بکشد...
 و بدهند و اگر از این در و سبک کوفت شود بفرماید تا سرور...
 بعد از آن به یازده کر باس درشت بر سر انیسولی بکشد تا سرخ...
 شود و بعد از آن دیگر با آب بکشد و سبک کوفته در...
 در آورند و بر سر هر یک بکشد تا ریش و دانه آن علت برورده...
 و بعد از آن آن ریش را بر سر بکشد و بکشد و علاج...
 که اندر ریش بکشد و علامت آن بود هرگاه که کرسه بود بدتر...
 شود و چون طعام خوردن شود و چون بحام رو بخت علاج آن...
 که در ماست بلعاب بذر قطونا با حلا ب گرم و وقت حقیقی...
 الشیر با حلا ب بدهند تا خورد و بموم روغن مدام سینه اجرت...
 و اگر با آن علت بر سر شراب خیار ریش با حلا ب بدهند...
 و الا شیر حر حلا ب کرده هر وقت که نشد به بدهند...
 و شیر زده اند که هر روز برک بید و کاسی و برک سبک...
 خورده و علاج دیگر اگر کمر هر شش یا ریه علامت...
 که نشکست بسیار کند در شکم سرخ بود و دم بسیار کشد علاج...
 که ماء الشیر با حلا ب بلعاب بذر قطونا دهند و سینه را بفرماید...
 یا بدن بموم روغن و بعد از آن دهند به سر سفید با سبک...
 علاج سعال دیگر که آنرا رام الریه گویند و این چهار کوفته و در...

بنام

از کجی بود و علامت آن بود که بالا زانف در دکن و تب
 و دم بر توان کشیدن و رگهاست نبود و در یک ریش سرخ
 بود و شکی بسیار کند علاج آن بود که رگ ریزد و با شیر
 بالعباب بزد قوطنا و غذا باشد خورد و خورده و همسر با کبر
 باب علاج دیگر که از بلغم بود علامت آن بود که بلغم و حیوان
 افکند و دم باز کرد و تب آرد و شکی کند در یک ریش
 سفید بود علاج و شکر کردن بود آب تربت و اکلیل و دارو
 اسهال خوردن علاج معالجه کرد که از سودا بود علامت آن
 که سر و لبها ریزد و در ارشاد و نفس مردم سنگ کند و حیوان
 افکند علاج آن بود که ما و التبعیر خورد و خون حلا ب کرده
 و جو خور و سیر کرده و از پیله و روغن فلفل و قوم و سیر
 زمان موم روغن کرده و صندرس و سینه بر طلا کند علاج
 دیگر که تحت کبود دارد و کشتن خروس بجه و در سنگ دانه
 و شیر کاه و کجایان و تخم سلا به کنند در میان ریزد و سه روز
 با شکر بدهند تا بخورد و خورده و شکر و شکر شود و دارد و آواز
 صافی کند معزادام پوست کنده در یک دانه صندرس و فلفل
 و از هر یک دو درم کوته و نخته باب سیر کنند و حب سازند و یک
 بران می اندازد و کند از زمانه سرخ بکشد و در دهان بچسباند
 بلس علاج دیگر که نزدیک جویسلی می دیگر آن بود که شش را

و در دمای خام باد را و همه در دما را که از کانی باد و بلغم بود
 بکشد و همی زرد و سورجی و مسبر از هر یکی یک درم نیم
 سید و ماهی زهره و بوزیدان از هر یکی دو دانگ و نیم
 فراغون و سقمون و منخ نطفی از هر یکی دانگ نیم این جمله را
 بکوبند و باب سیر کنند و حب کنند و بدهند تا بخورد
 نافع بود و بعد از آن که سه روز بپوشد کرده باشد
 سود دارد در خارش و خرمای که بر تن مردم بر آید و هم
 که از دمان آید و صفرار باشد که بکشد و همی زرد و بلبل
 و اکثر هم مقشر از هر یکی نیم دانگ بر یک کالی و تربت
 نیم درم صبر نیم درم سقمون و دانگ نیم این جمله را بکوبند
 و بپزد و صبر اندازد آب آغاز و این دارو در وی آغازند
 و حب کنند و جویسلی و بدهند تا بخورد و حب الفقه یعنی بخ
 نکشت سود دارد و در دسپیر از او ابتداء است را و تو
 بکرا و در دما را که از مزاج خیزد و خون خوشه را بکشد و حب
 سه درم تخم کاسنی یک درم و نیم دانه پیودی یک درم نیم
 شاهره یک درم امله نیریک و درم همه را خون بکوبند
 و اگر حب تواند خوردن حب کند باب رازانه و بده
 تا بخورد و اگر حب تواند خوردن سه روز بر سنگین بده
 تا بخورد و حب غار قیون سود دارد اندامها را و در سرخ

در دمای خام باد را و همه در دما را که از کانی باد و بلغم بود

بکشد و همی زرد و سورجی و مسبر از هر یکی یک درم نیم

سید و ماهی زهره و بوزیدان از هر یکی دو دانگ و نیم

فراغون و سقمون و منخ نطفی از هر یکی دانگ نیم این جمله را

بکوبند و باب سیر کنند و حب کنند و بدهند تا بخورد

نافع بود و بعد از آن که سه روز بپوشد کرده باشد

و پی توتی معده را دنیا و رد کلیتین را که نذ غار قیون
سببه عطره و عصاره غافق و رب سوسن از
هر یکی نیم درم تخم خنجر و دانه نیم انجمه را بکوبند
و به پزند و حب کنند و بدهند تا بخورد و حب الصبر شود
که رو خارش و و سبل را و چیزهای که بر تن مردم بر آید و قوت
خون سوخته را باز گرفتن بکند و هیلکه زرد و به پزند و عصاره
آن بستانند و بکند درم تخم خنجر و یک درم صندل
سرخ و شسته و تنه ای از هر یکی نیم درم بکوبند و پزند
و دانه سقونیا بروی کنند و حب کنند و پخته بپزند
و بدهند تا بخورد و نافع بود حب النورس و نیکو بود دماغ را و کرد
و عاقل را و در شکم و قوت مزاج را بکند و یار فقر
بکند درم تخم خنجر نیم درم قطر لوب و دانه سقونیا
شسته نیم درم بکوبند و به پزند و حب کنند و با
و بدهند تا بخورد و حب المین کوبک سودا را و فایده را و
لقوه را و غشه را و هر علقی که از قوه بلغم بود و کراخی زبان
و کراخی گوش و کتف و بازو را که کراخی کند از بلغم
بکند مقل و تخم خنجر و خنجر و خنجر و خنجر
و دشت و سوغین و اسکنج از هر یکی و دانه نیم یار فقر
حب کنند با آب کند با و اگر مرد قوی بود دانه سقونیا

و حجامت کردن و غذایش از آب نارسا زد و آله صرم و
از سماق و عدس کرده و کوفته و از شکر سپید افروشته
بده تا بخورد و اگر خفا که این دارو مایه هر و فایده ندارد و را
قرص فیون و ده تا بخورد نافع باشد قرص فیون بکند فیون صحر
و هیلکه کابی و بیلده و کزما زد و خون سیا و شان و صمغ
عرب و لک و کل از منی و نشسته از هر یکی دانه و زیره
کراخی و علق و می و سعد و قنفل و سبل از هر یکی دانه انجمه
بکوبند و شیر خشت با آب بکوبند تا عصاره شود و این
دارو را در آن آب در آورند و بده تا بخورد اگر مریض بود و کرد
هم بدن نخله قرص نفیسه سودا دارد و صفرار او در دمای سردا
و بهای مزاج را و مطبق را بکند نفیسه کدرم تربید و محف
و رب سوسن از هر یکی دو دانه سقونیا و کثیر از هر یکی
دانه شکر طبرزدیچ درم همه را بکوبند و قرص کنند و باورد
پارسی و در جلاب در آورند و بدهند تا بخورد قرص کل
نیکو بود و منش کردن را و فساد دمای معده را و قوت را
بکند کل سپر و شک طبرزد و طباشیر و صمغ عربی و
کثیر از هر یکی سه درم دارو را بکوبند و صمغ را
جداکانه در آب حل کنند و دارو را با آب صمغ قرص کنند
و قرص کنند و نیکو بود شکم قرص کردن را و خون از شکم

رفتن باز دارد و او را هم معده را وقت معده را کمتر
کند رو و علق رومی و قنفل از هر یکی نیم درم سنگ
و مسک از هر یکی سه طویج کافور اتو بکوبند و قوی کنند
با یک درم شکر سفید و پنج درم ماوردی و سر و برشته
تا بخورد و الطحال را و هو العدی و قوی است بجهت سردی
حک و صلابت درد و مقدماته استقار انا فاع بود
و آمانه ها که در اندرون و در دست و پای بوی خوش دفع
کند لک مثقال ریوند چینی سه درم نخل لطیف ده درم
مصطکی ده درم کچشم کرفس ده درم اذخره ده درم ایوان
ده درم نانخواه ده درم اهل ده درم معطر بادام تلخ ده
درم روماس ده درم استین ده درم عصاره غاف
ده درم اسارون ده درم زراوند صرح خطیانا و قنفل
زنجبیل یک درم این همه را بکوبند و بلغاب نذر قنطاریا
قرصهات زنده هر روز دو مثقال با الاصول شناور کند
نافع باشد و غذا حب المال و زرشک و گوشت بره
بر غاله خرد قوی کبر نما نرو سودا و درد های خیز
و اگر قوت صفرا را بدست یار باشد و فساد و فتنه
در مه های سپید زرا بکشد و کزما ز و پنج گشت از هر یک
نیم درم و کچشم بقلة الحما سه درم این همه را بکوبند

و زیاده بود اما اگر از خون بود علامت آن بوی که در ریح
از ارک قیال باید زدن و سهل خوردن و اگر از صفرا بود علامت
آن بوی که شنگ بسیار کند و دمان گاه کا و بلخ بود و سیکنی و
آدرش با ریک بود علاج آنست که او را لوق فلوس باید داد
و سیکنین اول کوبد و این حب بپاشند بمان و است
که دمان درد کند کبر لمار و پالوده و مغز بادام صند کرده
و مغز کچم که دورب کوس همه را است و بعد از آن دو
بار خنداکه همه دار و ما بود تخم بقلة الحما و بلیره و شکر طرزد
نیم خنداکه دار و ما بدال سیره بپاشند تا چون رطوبت
داین دار و ما در در و اورند که سوده باشد و حب کنند کنگر
بدهند تا بکوشد بدال کبر دو اگر از بلغم بود آب مالغیره
باید کردن بپاره فیقرا و اگر شل لاغر بود از اجسوم باید داد
از شیر و عنبه بادام و شکر و حیوا از دکنم باید داد علاج
اما حاق آن بوی که کلور بر یکم خرد و طعام و شراب بکوبد و سود
داین از هر علت بوی علامت آن بوی که جسم و رویش سرخ بود
او را ارک قیال باید زدن و کافور و کربا و نوسادر خورده کوبد
و با یک کینه ز کند و کلاب و سرکه هم رده غرغره و طبع
محب باید کردن آب الیوسنجد و نم نمند و فلوس و ریکین
و هر وقت طلب در شکاب نهاده و دیگر از بلغم بود علامت

آب که آب کرمش از دمان می آید و غره دمان تور بود و کرمش
 روغن بود بکیرند سبند و خورد بکیرند و در کلو سبند در دم
 و یا خردل بکوب با تخم ترب و آب غسل و آب تخم کوب بکیرند
 و بده تا خورد و یا فاع بکوب علاج او آنکه اگر کوب بر بید بس اگر کلو
 شود یا آرد از بر بید چیدن باقی تواند کردن تا ساکن شود
 و الا کیرند کل سرخ و آرد یا لوده بکوب و بر باد السعیر بده
 تا خورد و الا صمغ عرب و کلنا رو کیر از هر یکی کفقال با شغال
 قند همه را نرم نموده بدهند تا خورد و اگر قند نبود با نبات
 و الا بکیرند و بکوب ته موم روغن بکیر و در جاکه کفتم در ک
 قفقال باید زد و اگر سبک بود بکیر کفنا ریسی و صمغ عرب
 و عسل روغن کل امینی همه را بکوب ریسی و با سراب بده
 تا خورد و کل مهره بکوب بده علاج با در شمشیر اگر کسی بی بسیار کند
 بکیرند برک سبک برک انور و برک انار همه را بکوب و بیزد
 و سر دگر آید و بر همه سر دگر ضما کند کردن آب اشک
 و آب سبک حاک و آب بودینه با سبک بکیر تا شسته تا فوی
 شود در سر صمغ بر اکن و بده تا خورد و الا کیر و دانه
 به دل کوفند بکند آرد و زرد نبات در کرم و بده تا خورد
 علاج خفا بکوب بر کاس عسل را از تخم تراب بود و او را
 ریاضت و بای و کلاب و روغن کل و سر که بر سر طبع کردن و بر سر

صندل بودن و طبعش سرد و قدر کافور بکوب با آب سماق و بده
 تا خورد و عدس بکیر که کخته و با دام اندر کرده و شش خراک
 نافع کونه بر شراب از وی نیاید علاج بر و پیا و تراب کجا
 بکیر و بسیار و تره که خورده بر بوزاری نیاید و بکیرت مهر
 رفیق دسوار بود کشت بر تر بکوب و الا بکیرت بکیرت و الا بر بکیر
 باشند و بده تا بخورد و وقت بر عسل کوفته و بعد از دهان
 کیرد نافع علاج در دگر دگر کسی را که کردن بده و آید آرد و
 وجه بود یکی از قوه خون بود و یکی از قوه ملغ بود و یکی آن
 بود که از جای افتاده بعد و سر بر آمده بکیر و یکی از آنکه
 با شش بکیر و یا بکیر و دیگر آنرا که از خون بود و عسل
 آن بعد که آن جایگاه در دگر سرخ بود و شش از و سر و
 آید طبعش نرم باید کردن بماء الغوا که و ترند و شش بر
 در کفقال دن و طبعی کردن از آب کشت و سر که کافور
 و صندل به یونخ در بند و آنرا که از ملغ بود عسل آن بود
 که آماس کرده و خید و در و بکیر عسلش آن بود که یار خور
 تا طبعش نرم شود و یا حب قویا و ملل و قافرا بکوبید و با سر که
 وزیر و بر بکیر ضما کند و نه ساعت باب کرم بکوبید چنان باید
 که بدان آب یا نچ و سوس و کرم که در ششها و جاموس و سر
 بکیر و آنرا که در دگر دن از بکیر افتاده بود عسلش آن بود

که میسر به هر جلاب و شیرینان و رک زرد باید و آن سحرکار
 این ضما در هر یک یک بند قطونا و بر ک سفینه و بر ک خط و تخم مرغ
 و آرد جو همه را یکجا حل کنند و بر آنجا نهند و آنرا که از آب است
 بحمام باید رفت و آب گرم و روغن شنبلیله و اگر طبعش
 سخت بود نرم باید کرد و هر سال پس اگر ورم کرده بود و سحر و
 کرم بود اگر درد بود رک قیال باید زد و اگر کودک بود
 حمامت باید کرد و یا کوش را به باید آرد و آن تا خون
 بیرون آید و ملل چند در بر گذارد و اگر بر قفا ورم پدید آید اگر
 خون و نمل بود خنجر بر لبه باید سکاقتن و ف دیرون
 آوردن و بر آنها درت کردن و اگر تخمه بود و نملید بر د
 کل و آب کرب و شربت بر سر بتن شست و اگر آنجا نهن
 سخت یا سنگین بود و اندک علم باب سی و ششم اندک در فحالت
 دار التعلب اما بدانکه دار التعلب آن بود که از ابر و یا از تارک
 سر یا از بنا کوش یا از ریش و سببیت مور و هر ر بر او بود که
 بوزن خوش از وی می آید و آن علت را نیکو باید دید که او
 از بها ریز بود کی از خنده و کی از صفا و کی از سودا و کی از بلغم
 اما آنکه از خنده علامت آن بود که جایگاه مور بر ریش و سرخ
 و کرم بعد درت رو سحر بود اول طبع محب نماید و با
 آلوده شود و بر مندر در آنکین و ملوس و عصا ره و هلیه و ک
 سوز

سقمونیا بر نهاده و درک قیال است و مادام تلخ بآب است
 بر آنجا طلی کنی و از التعلب صورت آنرا که از صفا و بود و علت آن
 بود که جایگاه زرد گون بود و جانش و ترش از وی بیرون آید
 و تشنگی کند و جسم ک کند علاج آن بود که هر روز سی درم
 انار خوش سی درم تراکین بر نهند و نیم درم تخم حنظل و دیگر
 سقمونیا بر نهند تا بخور و دود آن سرد سرکریاس و شربت
 انکوضع را مالند و بعد از آن کف دریا بسوزانند و نرم باند
 و باروغن زیت طلحی هم بر نهند و بر آنجا طلع کنند و غذا از میان خود
 دار التعلب آن بود که علامت آن بود که مرد سر از ریه و بر آن
 خشکی بر آید و آن جایگاه که بود و دما شست که کوبد و در آن
 باید کرد و عطو و فیتول و اولی و دوست درم آب ان شور
 تر کنند شبها نوز و دیگر دوز بچشانند تا صد درم مانند هر روز او را
 به نهند شربت سی درم بادک سقمونیا و غذا شور با و سیکه و بر شیر
 و شکر سرخ بر نهاده و مرغ نمین و آن جایگاه را باید آرد و آن
 بط کدازد و اندر مالند تا درت شود دار التعلب از بلغم و سحر
 که مر فید گون بود و آن جایگاه پس کرم شود و لب از دمال است
 او را حب اناره باید داد بدین نسخه یکصد عصاره هلیه زرد
 یکدرم تربدیم و غار یقون نیم مثقال و عسل و در نیم مثقال
 کل سرخ و اینچون و سقمونیا از هر یک و کبی کوبد و حب کند بآب ریش

و رازبانه و پدید آید و شیر باز هر گاه که بیاورد در کمالی
 کنند و غذا از کباب گوشت خفید و سکر و آبکین خورد و بطین دقانی
 اما در التعلب که علاج خواهر کرد و تحت دست بر آنجا یک مالند اگر
 سرخ کرد و علاج پذیرد و اگر سرخ نشود و معالجه کن که سود ندارد
 علاج خست که بر موی سر علقی دیگر که در اخیانگی اندر ریش
 و موی پدید آید و موی را بریزاند و آهاس را در لیساج کند آنرا دارد
 مسهل یا بد خوردن و طعامهای سنگین باید داد بعد از آنکه بکیرند
 سوسن و سبندان و تخم خلیفه تخم از هر یکی سه دریم بگویند و اندر
 سرکه آغارند و بعد از سه روز بر آن موی سر را بشویند و بکشد
 مداد آب کرم بشویند و خوش بماند با شوی بر و غش شانه آب جرب
 کن و یک کوبال بعد از آن اگر سرگوشه نشود و بکشد تا اگر خوب بماند
 بود و پس لغی خوشی بعد از آن رک قیال زنند و اگر از صفرا
 هلیله رز و کمالی و سکنجین بدهند تا کوزد و سرور ریش آب
 خط و شلغم خفته بشویند و اگر از سودا بود تخم جنس بر حلاب
 مقدار پنج دریم با دست قویا بدهند تا کوزد و خط و خط و خط و خط
 و زهره ها و موی سر را بشویند **فصل در علاج خست و علق**
 حیره او را تحت اماره دهند و غذا همان بگیرند و اندر
 انکور در بر آن کنند و بگویند نرم و بر غش بر زنند و بر شوی
 بر آن جرب کنند و باید ادب عاج بر ک بپخته بشویند و بکشد
 ریش

ریش کند و موی سر تحت کند و تا آمدن و کافتن و
 بهر علاج مقام و قیل که در موی سر پدید آید اما
 فلج بود که اندر جود ریش پدید آید و مقام حوک بود اما در
 تر جود و پیشش موی علاج آن بود که تحت قویا کوزد و بعد از آن
 زیر باج و خمر زهره آست بکوشاند و ریش و جود را بدین
 بشویند و اگر چنانکه سود ندارد دیگر دزیره کرمانی و خوردن
 و هم جندان که کرد پاری در آورند نرم و سوده و بار و غن
 بیا میرند و بر ریش حلی کنند و اگر بجامه در موی عامه را است
 خاکستر کوشانند و بشویند و آن دار و بر ریش حلی کنند علاج
 و شوره اما سقمه و شوره ریشی بود که اندر موی سر و ریش
 پدید آید و بر بال فارسی آن علت را استخوان حور است
 اگر چنانچه کوهکان را بود حجامت باید کرد و کوش آرد
 و اگر مردان را بود رک قیال باید زد و طبع نرم باید کرد
 و این دار و را بر آنجا حلی کنند بکیرند پوست اماره و مرد است
 و زرد جو به و زردا و نذ طویل و خازن هر یکی یک درم این جمله را
 بگویند و به پیرند بار و غن کل و سرکه بیا میرند و بکار برند
 نافع بود علاج نخاله دختران اما نخاله دختران اندر ریش
 پدید آید و سوسنه عظیم کند او را ایا زهره سقمه او تحت قویا باید
 داد و تحت رک باید زد و هر روز غرغره کند بهر که آب

برک جعفر و کلاب باب آب ملکی و باب خطم جعفر در این آب
 نشویند و الا بسوس و سرکه جعفر در این آب نشویند مگر بود
 علاج سیاه کردن که اکاسی را که مور سفید بود و خواهد سیاه کرد
 علاج آن بود که بگیرند شکوفه مور و آن را در روغن تازه
 کنند و در این روغن حوزد بگویند و در آن ماه کستد و در آفتاب
 مدت یکماه به برورند و بعد از آن صاف کنند و مور را بشویند
 و بر آن خط کنند اما بگیرند کثیرا در روغن سوخته و نمک بندر این
 هم دریم و نیم و یکدرم نشا در همه را حوزد بگویند و اما از آب هم
 بریزند و بر همه موی بمانند و کمی از بالای روغن بریزند و باره
 رگوهم از بالای وی به نهند و آن شب بکند را در روغن دیگر
 باب گرم نشویند و الا مردار سنگ نرم بماند و اما بهک
 بیامیزد و بر آن خط کنند و هلیله رو روده و اطریفل بزرگ
 بکار دارند علاج ~~بگیرند~~ بکیرند و نه و جعفر رویند
 و بگویند و باب سیان افروز موی به آن بشویند و مورد و روغن
 تازه در سر هم کنند و الا بگیرند لایح و برک مورد و باب بمانند
 و صاف کنند و روغن کچد در آب در آورند و حیدان بخوبی
 که آب برود و روغن بماند و آن روغن را در موی بمانند و الا برک لانه
 کونز کوشانند و آن آب در موی بمانند و کسی را که موی زرد
 و حوزد هر که موی زرد بگیرند خاکستر فیهوم و کف دریا حوزد
 بگویند

بکیرند و از آن آن دریم آید و در دنیا بگوید بکیرند
 زرد جوبه و آب گشته بعد ادی خود بگویند و بعد از آن
 نیم درم سماق گشته با این آلتها بمانند و حوزد مورد و روغن
 شلایانک هم را بگویند و به نهند و وقت حاجت بکار
 دارند علاج که خون بکیرند زرد جوبه و صبر و مردار سنگ
 از هر یک برابر بگویند و بعد از آن نیم درم سماق گشته
 در آلتی در آورند و روغن تازه حل کنند و بر همه بمانند و طلا
 کنند علاج که آب وارد بکیرند روغن زیت یا روغن
 کند و گوگرد پارسی و سماق گشته بمانند و بر آن جابجاء
 که علاج که بزرگ سودا و دگرهای که بزرگ نفوذ
 است و موی بکیرند مردار سنگ و کینه یا لوده و لونه
 نیم از هر یک چهار درم سماق گشته و درم و زلفار
 یک درم این اخلاط را با آب ملکی و بر روغن زیت بمانند
 و سماق را حل کنند و بر روغن تازه بروی کنند
 خداوند علت را بجام فرستد چون از حمام بیاید بعد
 از آن این دارو را بروی نکند و مکرر و میکند از آن و مکرر و می
 کند و چون چهار روز بگذرد و مکرر و بجام رود و دیگر با طلا
 کند و دست نشود علاج که تر شود دارد بگیرند روغن سیان
 شک با میوه تر و زیت بمانند و اندر روغن تازه در

۶۶
 دتن را پاکیزه بشویند و سه نوبت ببالند نیکو شود علاج کرم
 شود و اگر دگر گاهی خشک و پلید را و فاسد را بگیرند بر کوزه زهر
 و روغن و قنی و کندش و آمله یک درم شش درم
 همه را بگویند و بار روغن زیت سیاه بزنند و همه را بهم نزل
 دتن را بشوید و سه نوبت ببال اما روغنی را ازین
 و از روغن بدارند نیخه و کرکمرند کندش و خورهره
 و کرکوز و کشب و سرکه آغارند و بعد از آن برگیرند
 و آن سرکه را از وی بیالایند و آن سرکه را بار روغن بزنند
 بجوشانند تا سرکه شود و روغن بماند و بکیرم معوم مصغی
 در آن انکس و بهند تا دم زند و بعد از آن سه درم
 بدهند تا بخورد و تا این دارو خوردن هر شب تخم کدو
 روغن بنفشه بهم سیاه بزنند و همه تن را طبعی کند و سنگ
 ارمنی و راست کرم کرده و آب از آن خورد و غذا
 تخم کدو و شیرین و تخم خیار بگویند و شیره او بگیرند
 با برنج پاکیزه بزنند و شکر بر نهند و بدهند تا بخورد و هم
 ماوراء آن با شکر سید و روغن بادام و تخم خشی مشر
 در آورده بدهند تا بخورد تا نفع بود معجون است
 دارد در و نهان را و درین دارو قوت اعشا را و صرغ را
 و باد کدو کان و خواصش که در وقت معده را و در وقت
 های فیه را بگیرند زربا و بد سرخ و مر و ایدین

کتاب

۱۰

۱۰۰

۱۰

و کبر با و قفسل از هر یکی سه درم همین شست با و قافله
و آتشنه و زعفران و تسنیل و زنجبیل و بیل از هر یک دو درم
مشک نیم دانگ بکوبند و به نریند و معجون کنند غسل و در
خنجره کنند و شربت یک درم بود و تا بخورد نافع بود
حفظ کند راه اما حفظ مردم کند را از دو علت است یکی از
تری بود و دیگر از خشک و داغ و چنان بود که بین مردم
خشکی دارد و خواشش کم بود و دست دارد و اغلب بود
که نواق دارد و سمات و آنرا که تری دارد و خشک
آن بود که رنگ رویش سفید بود و باز گران بود و قراقر
در رود گان او دیده آید چون بدین گونه بود و سرد
و زنجبیل بر روده و علت رومی و فلفل بکوبند و با شکر
سفید و نان بند و رو با بده تا بخورد و اگر ازین زیاده بودی
باید کردن و طی از تری کم کردن و بطلان کردن و روغن
قطر کردن چند اوندان تری و سودار این معجون
بده تا نیکو دارد مگر ندم و هلیه کابلی و علقه پیل
و زنجبیل و آنکه و مغر جزو ابرمان از هر یک سه درم بده
تا بخورد و اگر دانی که از ملغمه است و تری دارد بر دماغ
روغن قطر بر سرش بطلان و تا این در و خوردن اگر
از خشکی بود روغن بنفشه با روغن نیلوفر برش و غیره که
نافع بود علامت اندر آتسها اگر لون آن سرخ بود

41

و گرم و با ضربان و با نوزش باشد فصد و جی مت شوق
 بمطبوخ هلیله یا باماء الفواکه و طلی کردن از اول ضدل
 سرخ و سید و فوفل یا آب غلب و در سینه
 نشاف مامین و حنظل و زعفران اندر کشیند و با آغوش
 آب گشته علامت آماکس که گرم باشد و بر همه اندام
 باشد علاج که سود دارد و دیگرند شب یا نازد رسد که حل
 کنند و از سر که آب بنامینند و پاره پیله بدان
 و برهند و هر عدد بر دهن و نمک بماند و پیله آب گشته
 خوب درز با بلوط ترک کنند و برهند سود دارد آب
 نمک و شمشاد و مقالات تنهای کونا کون خشن گوید
 محمد بن زکریا از ازی که از بسیار کونه مرد رات آید این
 تنها اول در آب محسوس شد تا آنکه که مرد از وی
 رنجور شود بعد از آن هم از محسوس هم از آب پدید آید
 فعلش آشکارا شود و ناعش لازم شود از آن حدثان
 کی از سر او نودن و ناعش و از رنجی چشم و از
 اندوه و از اندیشه و آفتاب از ماهتاب فرو شدن
 و از سرما باد سرد و از آب گسده و از آماکس و از
 درد چشم و از زخم رسیدن و از ماندگی و از خن و از
 امته و از اسپهال بسیار و از رنج و از گرما و از
 بسیار خوردن از نزل و از پیله و از ذیل و از زباد و از

سد این سها چون ظاهر گردد مالمش معلوم شود و در مداوا
 هیچ تفصیر نیست یک گطن و الا اندر کار و نوار بود علامت
 است یا کسی را که است از رنج نشاف آن بود که بیشتر از
 شت آید و هم تن در دهن علامت است که گرما به
 معتدل نشیند و آب بر خوشتن همی ریزند و حمله اندا
 مهی خود را بماند بخور و چون از حمام بیرون آید
 و قطره روغن بنفشه و ماورد و قطره پسته که بنم برسد
 طلا کنند و جلاب کشکین سه در کرده بدهند تا بخورد
 و خود سس کچه بریان کرده دهند و ماهی تازه و اگر از علت
 شد بر بماند هم کجام علیه باید کرد بران کونه علامت
 و چون کسی را از اندوه و ننداری است آب علامت چشم
 گرما به معتدل بود و چون از گرما به بیرون آید زمانی کشید
 و چون بر خیزد خوشتن را با آب مرد شود و روغن
 بنفشه بر جلاب بنهد و بخورد و بپعام مرغ فربه خورد
 اما بریان کرده خورند و ماهی سه که کخته علامت چشم
 اما چون از چشم بد کسی را آب بنامیند و از آب بنامیند
 و با آب خوش هم تن را بخورد و آب چشمه را روی
 ریزند و دانه عمل پس روی نوزانند و از ضدل کافور و ماورد
 بر صند و بر سر روی طلا کنند و با آب انار خوش را بنامیند
 برهند و بدهند تا بخورد و سرکه و شک و قند را روغن بنفشه

گفته اند که اگر هر کس تا نوزده روزی یا بیست و یک روز
بست و بنی آن بود که کسی را همواره بقی آید نه گرم و نه سرد
و تن لاغر گردد و اندامی بریزد و کوفته گاهی سرخ و گاهی
زرد شود و دند و پایش و اندامش نرم شود و صورتش
دیگر گونه شود و کوششش بزرگ شود و سرش بی بار یک نماید
و کردن همچنان چشمها اندر مغاک افتد و سر موریا و تا
گردد و بن صغیف علاجش آنست که طبعش همواره
خشک داری از جو نیم برشت ماء الشعیر کنی و جلاب
و سکنین بر نهی و بدیهی تا بخورد و هر وقت بنز آید
بخورد و غذایش از آب انار و سیب ترش حش
کرده و بهی علاج است غب غب غب غب غب غب غب غب
مکرر آید و مکرر زینا بد چون داروی اسهال و بهی چینی
مد او تقصیر کنی باز بست چهارم کرده و نشستن است
غب آن بود که فی آن روز و تشنگی بسیار کند و چشم زرد
شود و دمان خشک بود و سرد کند و مادام که بکشد بود
علاج وی آن بود که جلاب ماء الفواکه دهند و الاثر
همند و ترانکبین و فلووس بر نهاده و بعد از آن فوالبج
خورد و آب حصرم یا از انار یا از سیب ترش علاج
و مکرر آن بود که روز نوبت روزه بگیرد و نفی از طعام و
شراب باز ایستد خاصه در آب سرد و الاو اعازند
و در شب قی تواند کرد صراب باشد و روز دیگر پس ازین

روز نوبت شود تا بخورد و شست کوبش کوفش روز
که روز نوبت خواهد بود بخورد آب دهند بازیره تا بخورد
خاکلی بار و غن کا و روز نوبت هیچ چیز نخورد علاج چهارم
اما است چهارم آن بود که دو روز نیا بد و مکرر آید از آن
که آید تا بدان روز که نیا بد چهار روز بهی است راجع بودن
و بست زرخمی الاربع خوانند و این است بی کس بود که دو
سال ندارد و بود که یک سال دارد و بود که شش ماه ندارد و بی نیم
بر روی درمان باید کرد بدار و مای مسهل و دارو بای قی
و این است آن روز که آمده باشد از باد باشد همافو
باشد چون وقت بگرداند امید بهی بود علامت
آن بود که سه بدر آید و سخنها ی بیدان بسیار کند
گاه سرد و گاهی گرم چون برود همه تن در د کند و این است از
نوبت بود بود و طبع محب باید کرد مطبوخ قنتمون
و ترشها زیان کند و کل انکبین با علق روم باید
و حلد و گوشت آه فیه و شک بر نهاده و مونیر طایر
با علق و انیتون چن کنی که مونیر را استخوان کوفته بشیر
و اگر چنانکه ازین به نشود بعد از آن بگیرد بزرگ و قرفه
و زنجبیل و علق روم و قنتمون و سیفایج با کسین باید
همه راست آراست بدنه تا بخورد و بحام فتن و آب گرم

بر صدر و سینه ریختن و روغن بادام و کلاب
 سرکه بر سر طلا کردن بعد از آن که از حمام بیرون آید
 علامت است بپایان آن بود که سخت گرم نبود و بود که
 بلرزانند و بود که پشت درو کنند و سرد بود که دست و
 پای درو کنند آن سینه از گرم و سرد بود و لرزیدن
 تشنگی کم بود و دم زدن سخت نبود و مجس نرم بود و این
 است منی طره بود تن را سید گرداند و پوشش روشن بود
 و دوستی ممکن بود که سرخ بود و گاه بر یک روغن بود
 و آن نیم روز که آید و نیم روز بید و سرخه بسیار کند
 علاجش آن بود که بگزیده درم بر یک کاهلی و دو درم
 تربد و درمی بخلیل و راکبوسه و غسل بنماید
 و هر روز دو درم بده تا بخورد و این تی بود که ماهی بدو
 و نود که زیادت بدارد بعد از این کل انگبین خورد
 با علق و انیسون و طحانی که خورد با عسل و سرکه خورد
 و چون علتش ساکن شود یا از وقت بگذرد مرغ بریان
 کرده نیکو باشد شرب آب سرد و نباید شرب دادن
 که معده را آتش کند و بجنبه نماند علامت سرما و لرزه
 علاج آن بود که مدت کهنه سنگنجین عمل دهند و کنگ
 آب که در آن گشتم بادیان و تخم و بخنه باشد
 با ماه عسل که در روز وفا باشد و اندر ریش کهنه میفرمایند

خاصه و آغا زنت و قی سنگنجین عسل و آب کرم
 فرمایند از بس قی کل شکر دهند به سطلی و انیسون و طبع
 نرم کند علاج است لرزه هر باید او سنگنجین دهند سرد
 کرده باشد آب قوره یا شراب ربوایج و یا زرشک
 اگر در روز نوبت که در آن حال سرما و لرزه بدد آید
 سنگنجین آب کرم دهند تا باشد که قی افتد و ماده صفرا
 براندازد و اگر قی بمقتد تقویت کردن حوالت غیری
 لطیفی حرکت کنند و مایه است را بکند از بدن سب
 لرزه برود و دست ساکن گردد و اگر تپش بیدار
 ککاب دهند روزی دیگر که نوبت نبود آب انار
 ترش و شیرین بچشم آن بکشاید اگر قند و شکر فکند
 تا همه ارات را ساکن گرداند و مزوره از آن غوره
 و خوامندی و یا کشک بشیره بادام نافع بود علامت
 کرم و سرد اگر کسی رات سرد و نود زمانی به نشود و
 زمانی به شود هم از قوت بلغم بود و آنس را هیچ سردی
 نباید داد علاجش آن بود که بگزیده کاهلی و مویر
 طاقی و لباسه برابر بخوشانی و صافی و باد خندان
 شکر سرخ باز بخوشانی و بدی تا بسیار میزد و چون از
 لرزیدن بر آید بایستی باید کرد بعد از آن در آب
 نشستن علامت صفرا مطلق کسی که اضراب است
 بپوشد و بخواند



ت ن آن بود که پویشش کرد و هر ساعت یک
رویش برود و زرد شود چنانکه پندار که دریا
از قوه گرمی خشکی بود عالجش است که حلا بجم
با کشکاب و آب انار ترش و شکر و کشکاب برنی
و بدیهی تا بخورد و جایگاهش خالص دارد و کلاب سرکه
هم نرزد و صندل را با نی و در صندل و سینه طلا
طلا کنند و از آب انار مزوره کرده و معتد نام
گرفت در و کرده و کشین تر و برک حقیق رو اگر وقت
که بود که در آورند و قدر عدس و چون است
سکن شود پایش را بخورد بخار تر و اگر خیار تر شود آب
گرم و برک خطمی و نفثه و اگر باش بود مزوره باش
دهند و سفید آلود خیار تر سقل و اگر از نهی فایده ندارد
طبعش مجیب کنند بنجد و آلود خیار تر شیر و ممر
و تر کنین و خوشش نباید گرفتن و دارد که اسهال کند
باید داودن علامت خلط خام و تب خلط و خام آن
بود که گاه شب آید و گاه بر روز و نبوت نیز آید عالجش
که دست مایه و نیم تن بر و غن آب گرم مایه و حلا ب
سکنین بر با الشعری و بدیهی تا شکر و طبعش
سخت بود مجیب باید گفتن و نیم گرم خوشی و آب

صاف کنی با سکنین و بدیهی تا بخورد شفا یابد علامت است
آن بود که خیمش سرخ باشد و تن گرم و سرش درد کند
و شش بخارش آید و ترش نیم در و شش افتد و زمان زمان
کرد و اگر است یا در دسر بود حیات باید که و قوی کافور
باب انار و نا آید بدن طبعش تر کرد و آب آلود سفید
و حلا ب بر نهان و نا آید کلوارد و الیاس کن شود چنان
اثر پیدا آورد عدس را بر که نرزد و روغن بادام هرند
و بدیهی تا بخورد و اگر خواهی که زود برون آید مزوره عدس
آب به نرزد صاف کنی و آن آب بدیهی تا بخورد تا زود برون
آید و خیار حلا بیدار و برک سید که و باین زمان
و بستر را ز کل شک کند و اگر حلا ب نرزد قدر بر بر
قدری بر سه بستر وی نهند و اگر بر شش از کافور بر کن
و بوی خوشش نرزد یک وی بنه و در ساعت است کشین
و آب بادام بر شش هم چکان که اگر آید در نیم
افتد که زرد شود و چون آید بخت نرزد و لوگ بر و ماورد
کافور بر نهان و اگر بزرگ بود طاقت دارد و یک است
برن و هر وقت از خوب کرد و دکن تا دو هفته نرزد
نام بگذرد و روغن نرزد یک وی مهر و طلا مکن که اگر بگذرد
و الیاس کل سرخ و صندل بویت به سببش او

همی سوزد و اگر رستان بود خفا و شیر و شیر خورشیدها لطفا
 اگر تاستان بود آب انار و دودغ مشک و آبله
 که سینه زاب بود و سرش سینه زاب بود و سرش
 سینه و آنچه گوشت و پهن باز شده باشد و آنچه خورد باشد
 چون خارش سینه بود بود علامت تب است
 و زکام است کسی را که تب است از نوله و زکام علامت
 که طبع نرم کنند با آب لبید و تراکین و فلو و سوس
 زند و حجامت کنند و از ترشها و سوس و سوس
 کند و از بیز و ست بند و دودغ شکم و سوس
 و جلاب و مغز تا دام خورد و چون تب است که نشود
 پای خود نشود و رک میقال زند و حکام رود که سوس
 باشد نشود و آب گرم خورد تا شفا یابد و الله اعلم
 باب ششم اندر معالجات شرابهای مایع
 سرد دارد و در دمای اندام سرد را و دم زدن را
 و دودغ و مارا و در دودغ را و قوت سوس را و دودغ
 ساکن گرداند و در دمای را که در سوس و سوس
 بادمان و اصل شوشه و جگ و سوس و سوس
 ده درم محرم کرفس و شمش بادمان و سوس و سوس
 کرمانی از هر کی چپا در دم شیطرح سه درم

خشکی خاک را داد و سردی رتری آب را داد و گرمی
 و خشکی رزد و رکت و رکت دی و خشکی سیه است
 و رکت سردی و رتری سیه است و روشنی دارد و درون
 و از ده ماه و خود ادمه پادش هر وقته در عالم حوت بود
 و الله اعلم حوت چنانکه رکت و لون خولست عالم رکتها
 پدید آید کل شکند و از غول و خیر و شقایق و درختان
 شکفته پرون آرند پس بدان سه ماه پادشاه هر
 در تن مردم خون را بود و فصد باید کرد و دشت اها باید خورد
 چنانکه خون را استکین دهد بعد از آن تیر ماه آید و مردار
 شش یا راه پادشاهی تن مردم بدان سه ماه صفر را
 و چنانکه سرد و تر باید خوردن و خورشید و غذای مهم چنین
 و چنانکه قوه صفر بر مردم است که را بدان که سه ماه
 رکت زردی حشت و کوه بناید میو یا زرد شود و کوه یا هم
 زرد شود و برنج و کدو و آنچه بدین مانند هم سم لون صفر
 شود بعد از آن پادشاهان این سه ماه دیگر را باشد سودا
 سه ماه و امان ماه و از ماه و لون سودا است و بدین
 سه ماه است هر تن مردم سودا را باشد و بهیچانک حیرگی
 تن مردم بناید حشت و کوه بناید میو یا زرد شود و کوه یا هم
 سحر الهی تیر که بناید بعد از آن سه ماه دیگر است هر تن مردم

رطوبت را بود و لون وی سفیدی بود و روشنی
و برسم از عبادت برتن آدمی بنماید و دشت و کوه
نیز بنماید و برتن نیز آید و آبها صلب شود و نرم آید
و برتن نرم آید و رزمه میر و آتش بدین ماند و الله
اسلم صفت دروای که از خون خیر و اما چون خون
چرا که دانه و سرخه و سرسام و سکه و درد کلو
و کلف سرخ و تب مطبقة و خون آمدن از پنی و از شکم
و آماس بن دندانها و درد کام و خواب بسیار
و مجره و درد چشم و سرخی و ریشها زشت و
دیش و سرکشتن و درد پهلوی و درد سر و درونایم
و ریشها و جگر و بنا کوشش و ناگواری بدن معده
و آماسها و سرفه و خاق صفت خون که ساکن شود
چون خون غلبه بود طبیعت را نرم باید بجا، الفواکه و اگر نه
تن را طلا باید به آرد عدس و خایه مرغ و سرکه و قدر
اکس و زرنیج بهم بزنند و بهمه تن طلا کنند تا مسام تن
و موها را کش ده کند جلاب و سکنکین خورد و صبر
با قدر مصطکی و قدر زعفران و آب انار ترش
و شیرین با آب کاسنی بر نهاده و آب را زیاده
برشکر نهاده و تخم دندان سیاهی با جلاب و شراب

خون

لیمو و شراب خرقوت و شراب سماق و شراب کدو
و بر آب کاسنی نهاده با جلاب صفت چهارم که از
صخره بود اما چون صفت چهارم که از
چنانک صفت پنجمی که آتش بیرون می آید و چشم
خارش کند و خارش همه اندام افتد و شش و ریه
بدست و پای افتد و در تن شکستگی پیدا آید و دمان
انگشت بسیار گردد و دکره و ناخن شکافتن و برسام
و بهق و درد و تب و عرق و یرقان و تلخی از کلو بر آمدن
و ریش خشک و باد و قولنج و درد ناف و سخت قهقیر
بوقت آب تا ختن و عطسه بسیار این همه دلیل صفرا
بود علاج کردن صفرا آنست که طبیعت نرم باید کرد
با آب لیمو نخته و عتاب و آلو سیاه و مویر فقا
و سفقان و آب ترانکین و تمهید و خیار شنبه
بر روی نهاده و بار و عن با دام یا آب شاه تره و جلاب
بر نهادن الا بلبله زرد و سنارکی و شاه تره از هر
ده درم ترانکین صفت از خاصیت بروی کرده باید که
بخورد و شرابها و مفید بجا باید داشتن چوب جلاب
و سکنکین و شراب ریواج و قوت و شراب قنار
و شراب سوماق و شراب زرشک و کلشکر اصفهانی

صفر

و بعد ادوی و خورشما که حرم بر او ناردان بر او بیست
 و آنرا در وی بهره بود و بخت بدین ماند **سودا**
 اما چنان سودا چیرک یا بد اول منشن ناخوش کرد و دفره دان
 ترشش کرد و آنکه چون دو ایشن کنز کاشش تن دو سوسه
 خشک و ماغ و ماخول و مانیا و قطرب و سرسم و
 چهارم و غم و اندوه و سرشتک و دیوانگی کونا کون پدید
 آید و آنکه بدین ماند علاج **سودا** اما چون سودا
 چیرک کید بافتی و نخود نیک بخت کند و روغن بادام بر
 نهاده و شراب انقیون و قوس گویند و متفرج الکلب
 و خورشما ککاب شکر و روغن بادام بر نهاده
 و روغن سیلوف و روغن منوکه و و به پنی باز افکند و
 ناف و شقیقه و زمار بدان جوب کند و عصاره و روغن
 بادام و سیته اندر کرده و زعفران و خشما شش و منوکه و
 برشته و هم گوشت فربه و توایل بسیار کرده و قرفه و
 در چمن و زعفران و سنبل و کشیر خشک و ناخواه و فلفل
 سبید و بوی خوش بوختن مادام پیش می از بوی به
 و سیب و عود و مسندل و عنبر و آنچه بدین ماند و
 اگر شراب خواره بود شراب با آب کرم بکشد
 و ملحه مطیب که مادام سسی نوید و از میوه های طیفی

سودا

پیا رشود آب به میند و محس به میند و نیکرد تا هر دو یکی
 موافق می شد تا معالجه سبک بر آید اگر محس و دیگر نماید
 و آب و دیگر بداند که بیماری مبتلی است علاجش بر روزگار
 بر روزگار بر آید باید که آب بیمار مانند بیمار بود و اگر
 بیمار سبک بود آب سبک باید و اگر بیمار کران بود
 آب سینه کران باید که باشد پس چون بچنین بمرنگ
 آب و محس و بیمار و بفضل روزگار بر آید نیک و بد بدان
 تا داروی که کنی بقایده باشد و نافع باشد **سودا**
 در صفت علمها که آب و محس خواند این تن و این هر یک
 نوعی از بیماری است و علاج آن وقت آن کرد که از
 خداوند علت پرسید که آب و محس به این بود و آن
 علمها است ذات الجنب و داء الثحاب و داء الفضل
 و کلهها و کز و سبوسه موی و مقام و مثل و شیرینه
 و زکام و نمکه و عا و عاف و غم و اندوه و نفع و
 بسکافتن و درویشم و درویشی
 و در و دندان و جوشها که بدین ماند و در
 میدان و خاق و او رام و معال و فواق و خفانی
 و برون و خاک و سرفه و شاد و و ابرص و در و در
 و در و معده و بواسیر و خارش اندام و زهر خورده

بیشتر

و لعل خورده و خون از کلو بر آمدن و چسبندگی کردن
و نفوس و عشق و دور رسنه با این همه است که از
خداوند علت بیاید پسید تا مداوای آن معلوم شود
در مقامی که از هر نوعی و العیاذ بالله
اما نکته را نظر ماید که در پدید آمدن که سکه از دور رسنه
بود یا از صفرا یا از سودا یا از خون اگر رویش سبز بود
از سودا بود و اگر رویش سرخ بود یا سیاه از خون بود
و اگر رویش زرد و دیت رس بود از صفرا بود اما اگر
صفرا بود رک صافن باید زدن و حجامت کردن بر پا
و طلا کردن از کل خشک و سرکه و اگر از خون بود از زهر
بازورک قیصال باید زدن و اگر سودا باشد که نشه
و ظریفی بیکم نرم بگویند و با کاغذ در سپر او دمنده
و مشک و برنج نشه و کرد با لین وی نهی با سدای
یکجای و اگر رویش بر جای خویش بود سبیلان
مکولی و اندر سرکه که اغازی و لجنی حرمتان بر سر
الانسی و اگر دندان وی برداری و شراب سیب
بار و عن بادام بکلویش نشه و گاهی تا بهوش آید
و حرکتی عروق را طلب کن اگر هیچ مایه حرکات
دارد مرده نبود و رک و حد تن را بعرق کن و آلود

بر شکم بگردان و رویش بریز کن اگر کفش باز شود
در سوی پشت آید و ناخوش سیاه شود مرده بود و آنچه
جلافت این بود زنده باشد و اگر در آن وقت که سکه
افتاد و غره غره اندر کلوشت ده باشد و کف بر آورده باشد
مرده باشد و اگر کج باشد این بود علاج نرسد لکن بکیم
نیم تن شل شود علاج دیگر آن بود که یک کفجه آستین
کرم کنی و بر او از سر موی او بداری چپ که موی او نشود
تا بهوش باز آید اما اگر آستین آب بدانش در کنی
و یک تا پرمغ سیاه طلا کرده بکلویش نشه و گاهی تا
آرد چون که شود شکمش نرم کنی مبهمل و اگر طبعش قوی
بود و نرم نشود حقه کنی بدین دار و ذکر دار و ای حقه
بگیرند تخم حنظل و الخیز و قنطاریون و مویز بی استخوان
هر یکی برابر انگاره به پیر او را بمقدار رطلی آب تانچه
درم حاصل شود اما که پاره پلوره بر کن و پاره کنین
و حقه کن و بود که خداوند علت خون و رطوبت
به هم آمیخته بود سخت رک اکل زنده و رک پای زنده
و رک پنی و سکه که آن بود که غریب شد و مرکب
بدن او را بر کشد باید دانستن که علاج آن بود که فردل
گرفت با انگبین معجون کنند و بر سرش در بندند و پاره

لو غازی و باره چون رو پس بدانش همگی و عذاش
 چهرای لطیف چون آب سبب باید و ادعلاج اثبات
 سهری بیماری دیگر بود نزدیک سبب اسباب سهر
 خوانند علامت آن بود که بیمار هیچ تشنه علیل آن بود که
 برنج بر روغن کجوش و آن روغن با کلاب و سرکه برنج
 و بر سر خداوند علت همی میسند بار و شراب شسته
 و شراب سیلوف و کلاب و کلاب بد هر تا بخورد
 علاج اثبات الاریاقی و این بر کونه دیگر بود و این
 است الاریاقی خوانند علامت آن بود که همیشه در وقت
 که در آید هرول و هریان گوید علامت می آنت که پودینه
 سر که کجوشانی و بهمه تن طلال کنی و هر روز سر که و
 کنسین مید هر تا بخورد و پاپها باب که م می شوی
 تا صحت یابد و التام علاج بیماری شخصی
 علامت شخصی آن بود که ناکاهن از آید و مرد و همیان
 بماند تا بمیرد و اگر بستر کرد بود که دیوانگی پدید آید و غف
 باید داشت که بسیار بود که خداوند این علت غلظت را
 بکشد علاج وی آن بود که سرکه و روغن کل کرم کرده
 بر سر او طلا کنند و چون بقفا باز آید اول صلب
 و کشکاب و روغن که و بدی تا بخورد و رک صاف نزنند

و غذا نهند که دل را قوه دهد علاج شخصی دیگر
 شخص دیگر آن بود که سیداری که مرده است و چشم باز
 هبنا بار شده باشد و هر چند چشمش بر هم نمی افتد که باز
 نشود و یک پاره باز نزنند و نه سخن گویند بختی که شخص
 مرده است و ده باشد علاج آن که روغن نرم بای
 و بار روغن یا سیمین بهم بیامیزی و بر سرش نهد و اگر نه سخم
 حنظل سه که کجوشانی و کجوش آتسین کرم کنی و این اخلاطها
 بر آن بکشد کنی و زیر پنی وی بیماری حنظل که بخاری روی بد
 وی رسد و با پنج سینه که باب کجوشانی و از آن است
 بر سر وی همی زنی علاج آن بود که از صفه او خون
 بود و یا از مغم شود پراست که اگر خون شریک است غوره طلا
 کنند و آب غوره خورند و خون ساکن شود و رک احل
 رنند و طبع را باب میو و خرمای سرکه نرم کنند
 و روغن ترش آب انار و روغنش و قوص کافور و دار
 و اگر دست آن دراز کرد علاج وی آن بود که دو درم یک
 زرد و دو درم ایام فیت و ترب و عاریقون و نمک
 هندی و استیمون و سخم حنظل ترکیب کرده بپزند
 نافع بود و در حمام رستن و آب کرم زنجبین بخت بود
 و از او علاج و سیات آن بود که مردم افتاده

چون مرد و نه سخن گویند و نه چیزی خورند علاج آن بود که
مرد را موی از سر باز کنند و فرستاد و سبندان
بکوبند با سداب و سرکه هبسم بنامیزند و بر سرش
طلا کنند و زعفران و جادوشیر بر پیشانی اندازند باب
درم در حالت بحرانی از نیک و بد اما بحران علامت
بهتری و تبری بود که اندر بحران بود اول درست نمود
و بیمار بود که اندران بحران نخستین بمرید و بسیار بود که بحران
اول ضعیف تر بود و اشتاق بحران بد معنی بود یکی
از نشستن دریا گرفتند و اندر خوشن جان باید که منجم
تصرف کند آن روز که بیمار شتر بخشد مولودی بخواند
و اندر طبایع مرد نظر کند و از اینجا احکام مبنی بر
بیمار بداند و سعادت و شقاوت و کمالات هم اینجا
معلوم شود و اگر مولود مرد نبود اندر تقویم کند که آن
روز که مرد به بستر بگفت چه روز بود اگر ماه با سعد اندر
تثلیث و تسدیس بود مرد را بدان بیماری بس مرت
بنود که راحت یابد و اگر اندر سعد پوسته بود اندر تثلیث
و تسدیس مرد را بیماری سبک بجهت و اگر تدریجی سعد
و یکی بحسن بود نیکر تا صاحب ترس قوی ترست تا تسدیس
اگر ترس قوی ترست و بالای تر مرد را بیماری دراز شد

چج درم پر سیا و شان بخپ درم بخد و اسیر
از هر کی هست درم این همه را به رطل آب
یک رطل از آید و صافی کنند و بعد از آن درم
درم بن سداب و تخم بدست میایدست درم رو
با دام بر پشت شتر آب زوفا سو و دار و دار و دار
و سال را و درم زدن که و شنی ر بود و در و شقیقه
نافع بود یک نه زوفا و اصل سوس طایفی خزان
از هر کی با نروده درم سداب که کافی ده درم جو
کوهر روت لک نه و نفقه خشک و تخم خشک
از هر کی تخم درم بن الحلق و شش از هر کی تخم درم
این دار و دار و آب آغا زنده شب و به روز دیگر
بخوش نند تا بمقدار سه رطل آب تا به شکی از آید
بعد از آن این بخت را سه روز بدست هر روز
با نروده درم تراکم بن و پنج درم نفقه بکشد
تا بخور و نافع بود شربت شکر سودا و در قوت
و بهتاء گرم را راحت دهند خواب را مفید بود
بکشد شکر صند و الا طرز و باکو بخوش نند و
آب تا قوی شود با شش نرم و کف بردارد و

ماورد بروی نه جوشی دیگر بر آورد و اندر صراحی
 و شربتی سرد درم بده تا بخورد شراب الف
 سود دارد و صفا را و قوت ذل را و تهیای گرم را
 و باد های مخالف را و قوت معده را بکیر و اصل
 مکن و باد و مع آب بکوشن تا قوی شود با شتر
 نرم و کف بر دارد و چون تمام شود قدری بر سر
 ریزند و جوشی بکیر بپزند تا بخورد نافع باشد
 عکلیین سودا را و خفقا را و استبداء آب را و بی
 دل را و صفا را ساکن کنند و بهار که در آن
 بود قوه معده را بگیرند اصل کرب و یخ کاست و یخ
 باد را و یخ سوسن از هر یک جزوی خشک کن و اند
 سرکه لیمو بکشد و بکوزند و بعد از آن بر کوبند
 و بکوشن تا بیکبار آید بعد از آن یک مع نم کشند
 برهنند و سرکه بقدر حاجت بر افکنند و بکوشن
 تا قوی شود و مقدار است درم کلاب و روی ریزند
 و شربتی سرد درم بدهند تا بخورد شراب الف
 سود دارد و صفا را و سودا را و تهیای می لاف را
 و علقهای فاسد را و دم زدن و خفقا را و استبداء

درست بود و طبعش محکم بود و چون شکم نرم بود و معده
 که علتها پشترید آید اگر کسی سخن بسیار گوید گرم مزاج بود
 هر که سخن چون زبان گیسو و طبع خشک دارد و چون
 مرد که آن بود کامل بود و بقوه بود و بیشتر هر که اموی
 درشت بود مردانه بود و هر که ابر حلق موی بسیار
 بود احمق بود و هر که را موی اندک بود شراب خواره بود
 و خون بسیار مساعد بود و صفت اختلاج کسی را که
 اختلاج بر پای بود و بر ساق از فالج پیم بود و هر که
 نیز کالوس بسیار بود از صرع پیم بود و هر که فی بهانه بسیار
 عکلیین بود از مالینولیا پیم بود و هر که از کام و نزل بسیار
 از دمه و سل پیم بود و هر که او ماده بسیار بود از اشتقا
 پیم بود و فصل دیگر هر که احواره و آن تلخ و خشک بود
 از قولنج بود خاصه سرکه طام اندر نیا بد و هر که را بول کند
 بود از تب پیم بود و هر که احمق بسیار بود از ارض پیم
 و هر که سرگزشتان بسیار شکاف از جذام پیم بود
 چنان باید که این علتها بتین مردم تبیند و مد او آید
 چون روزگار بر آید علائش بد شود اگر برآمد ذکر خیرای که
 با یکدیگر کوشند و خوردن اما خایه مرغ و ماهی تازه که بسیار
 خورند از پسی و فالج پیم بود و هر که اگرک زند و خیر خورند

افلاج

از بهی و شکوری پیم بود و هر که بی طعام خوردن آب خورد
استغفار پیدا آید و هر که ماهی خشک و شیر و پیاز با هم خورد
از کلف پیم بود و هر که سیر خورد از طعام و کثام رود
از قوی پیم بود و از هر چه سبزی کند از نفوس پیم بود و هر که
می و شیر خورد از نفوس و پسی پیم بود و هر که شکر
و خایه مرغ خورد از دما و سل پیم بود و هر که جماع و از پی
بول کند از سنگ زمار و مثانه و پیرایم بود و هر که خوب
نمید و از پس بزن گوید نه زنده و یوانه و دست اندام
بود و اسه اعظم باب سیر و هم اند و مغالت پیر و هر که پیران
و اما علامتها که از بماران متن درستان رخ از آنجمله بمار
شوند یکی آنکه نزدیک پمارانند شوند که از آن بمار گند تر
همی آید ناخوش یا زخمی و حساسی منکر می پس خون آن
کند ناخوش بدل تورسد از آن پمار و در شوند چنانکه
تا بدانت که نزدیک پمار بسیار نشینند و چون بسیار
نشین چنان باید نشستن که با دگنند و لوی او لوی تو نشاند
و بکای که پمار طاعون باشد و نزله و آنکه حساسی تا نزد
و اگر و اگر چاره ننهد از و پیر پسر کند چنانکه این بمار
خفته باشد و چنانکه و طعام که پمار خورد و با شد بخورد و که
مخاطره است و آن چند که نه منخ که از بمار متن در آن بجا

و از آن بمارها که خدام است و یکی ابرص است و سراسر بدن
و خارش و ریشها زشت فضل و مقالات حال نفوس حساس گوید
و جانیوس که از میراث پیران مردم رسد که آنرا هیچ مداوا ننهد
و سود ندارد و این علامتها را از پیران میرد و اجداد برده باشند
تا بفرزند آن پیدا آید و از آن علامتی موسی پس نکام سفید شدن
و کری و کواهی و کسب و دیوانه و دوق و ثقب ابرص و خدام
و این علامتها که از جهان بفرزند آن میراث رخ فضل و دیگر
اما اگر کسی از تو در و خواهد تو از نفوس را بگوئی که هرگز دارو
خورد و دست نماند اگر گوید که دارو خورد و ام و سکن کار کرد
نیامده است پیر و نیز باید کردن از مداوا و اگر چاره ننهد ناگزیر
نود او را در وی قور باید داد و نیک که چفت
تا لبست طلب کن مداوی مداوا کند و بقوت و اگر گوید که
بمسج دارو بخورده ام تو او را در ابتدا خبر سبکی
و سبب چهرنی تر کب و اگر گوید که دارو خورد و ام و سکن مرا
کار نکند تو او را در و تر کب به و نیک تا به قوت دارد
تدیر و سبکین می و اما سبب آن در و را پیر و نیک
چنان باید که آن است که درش مردم بود بر نفی کردن کبی که
بیکبار زشتاید که نمی طره بود و آن علت از آن عروقها
بجست پیر و نیک باید آورد و چنانکه آلهای از وی زنجانی شغل نماید

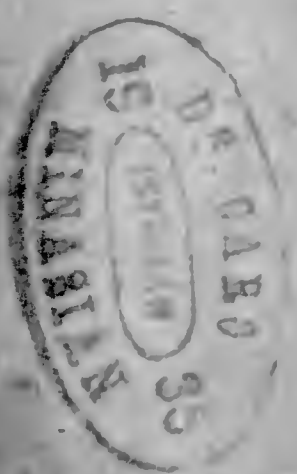
بس برین عبارت که دکان برآز که وی نشسته باشد
 و از دو بیاج و پریان و طلسم و عامه و آنچه بدین مانند کس شخص
 بیاید و از دو بیاج و یا معطر خواهد بود در میان آن اشیاء که
 بر رسم نهاده است چون دست بتدیج بجنباند آنرا رنمه
 بس درآید و بقیه پس چنان باید که دست با آنرا باز بماند
 و بتدیج پروان میگردد تا آنرا را غلجی رسد و اگر برفق
 دست جنباند و آن قاشق که او را باید کرد و از میان
 اشیاء که بر رسم نهاده بکشد چنانکه هیچ غلجی نرسد و اگر
 چنانچه دست را برفق بجنباند و بکشد بیکبار آن همه اشیاء
 بر رسم نهاده بافته و غلجی پیدا شود پس طبیعت مردم را
 برین قیاس معالجت توان کرد نگاه داشتن پس مداوا
 کردن و ترتیب نیز هم بود باید که علتی خرج میکند و یکی را
 گفته اند که در تاپا بر جای بماند و چون پدید آید بزودی
 علاج کنی تا روزگار او را کمین کنی نه آنکه تن ویران شود
 و الله اعلم و در مقاتل جانب کردن خویش
 همچنان باشد که شخص سیاه آب کرده باشد و چون آب
 بدین سیاه آب همی آید و این آب خاشاک همی آرد
 پس خداوند سیاه آب از مهر تپاه سیاه او را
 بنده تر محکم کند چنانکه آب صاف بود و در آید و خاشاک برین

و بدیک آورد و همی جوشانند تا یکی من باز آید و بعد
 چهار یکی شکر سرخ و چهار یکی شکر سفید اندر وی کنند
 باز بجوشانند تا قوی شود و بگذارند تا سرد شود و بکدرم غارقیون
 نرم بپایند و اندر وی کنند شربتی ده درم نافع بود
 سود دارد و صفرار و تب را و پی قوی معده را و خنجر
 غالب شده را بکیرند و قوت دور طل و اندر وی کنند
 همی جوشانند یکی بماند بعد از آن بکیرند یک رطل شکر سفید اندر وی
 افکنند و بجوشانند و بگذارند تا سرد شود و ده درم بنیون
 بود و درم یک رطل اندرین شرب در آورند و در خنجر
 شربتی ده درم بکیرند نافع بود سود دارد و در معده را
 و او را درم معده را و بول سوخته را و صفرار و سودار او
 غلب را و قوت دل را و خون سپ کن کند بکیرند و سیوفور
 بر جای معتدل خشک کند بعد از آن با یک رطل بفاع
 و باد و مزاج کجوشانند تا سه یکی بماند بدست نزنند
 و صاف کنند و آنکه نیم چندان که از شکر سفید بر نخی
 و بر آتش نرم همی جوشانند تا قوی شود و بعد از آن شکر
 و کاغذ خور و زراوند از هر یکی نیم دانگ بپایند و در آنجا
 کنند و در خنجره کنند و شربتی نیم درم بدهند تا بخورد
 نافع است شرب سود دارد و تب کند را و سرفه و در کله را

و چون دست بر نخی حوالش بکشد و گوش در بند
 و بوی و مندل و کل شش و کل زرد و خطمی و کل ازهر
 از هر یک سه درم کاغذ نیم دانگ همه را بکوبند و
 بآب برگ سید در آغزند و بدانجا ضا دکن ضا و شش
 ریش را سود دارد و کمر نه خرق سید و خرق سیاه
 و کند شش و میوه از هر یکی برابر یک است و فستق
 از هر یک نیم درم حله را بکوبند و بزهره کا و بهم بزنند
 و بر مقعد ضا دکنند و محکم در بند ضا و دیگر که از باد بود
 سود دارد مقعد را که از آن با دهم سی آید و با و جای
 نشود و کرانی نماید بکشد نقیض خشک و مقربا سی
 و برگ مورد و برگ سرخ و سنج و خطمی و سیاه
 سخته همه را بکوبند بهم پیانند و با سید خا نیم
 و بر مقعد ضا دکنند و اگر پاره آرد جو و بذر قطونا زیاده
 کنند بهتر بود ضا و شیرین سود دارد و شیرین که
 کهن بود و هم نوزاد بکشد مر دار سنگ و زرد جو و شیر
 سخته کهن و مورد از هر یک برابر و بعد از آن نیم درم
 سرکه کهن با وی پیانند و داروهای کوفته را در وی
 کن و بویست نزنند و چون بر هم شود بر آن شیرین ضا
 کند نافع بود علاج کر که از خون به سودگر را که سیاه

ایسر

از هر یکی نیم درم سفلیج و هلیک سیاه و دارو سیاه
 و ریختن از هر یکی چهار درم و فستق و انیسون از هر یک
 سه درم و نوزد منقا و سنبله و کبکستان از هر یکی هفت درم
 شاهره چهار درم این حله را بچهار مزاج بزنند تا مقدار شش
 درم بماند و ده درم فلوکس و ده درم نمونه روده درم
 تر کبکسین برافکنند و نیم درم مصطکی رومی و تربد سید
 عاریقون و طح هندی از هر یکی دو دانگ سقمونیا و انک و نیم
 بروی نهند و بدینا بخورد بعد از سه روز که برهنه خورشید و اعظم
 باب نوزدهم اندر مقامات ایما رحای یا رفعت
 خداوند در دسه را و در و چشم را و در دانه را و در
 کام را و بوی دانه را و در و دمای شقیه را و کرانی گوش را
 و رطوبت های فاسد را که اندر دماغ باشد بکشد فستقون
 و تخم خطم و مقل و سقمونیا و فلفل صند و فلفل سیاه
 و دار حنظل و فرمتان و زراوند کرد و درافستین و اسطوخودوس
 و تربد سید از هر یکی نیم درم و دو چنبدین که همین است
 صبر کوب و بعضا ره فستقین حل کس شیر و دودک
 و بده تا بخورد و اگر مرد قوی بود و درم نیم و اگر مفرد بود و اگر
 از هر یکی سه مطبوخ و دو چنبدین داروی صبر
 خداوند در دسه رو به دیدن و کرانی گوش و تر شکر را



که در دماغ بود و بکتر کردن و در دماغی معده را و در دماغ
 و سینه را حرکت دهد و در دماغ را بکشد که در دماغ
 عود بلبان و قوفه و سینه و مصطک و اسازون و غفران
 و سقونیا و سلخه از هر یکی دانه و تنوی کموب و باب
 رازیانه ترنجبین و بده تا بخورد و در نیمه شب بخورد
 سود دارد در کوشش را و در دماغ را و در دماغ را
 پاک کردن دماغ را و صدر را و سرفه دشوار را و دم زدن را
 و قوت معده را و در دماغ را و چشم را این جمله سود دارد
 که در دماغ را و در دماغ را و در دماغ را و در دماغ را
 تخم حنظل و سنبله و تخم کاسنی و تخم شنبه از هر یکی
 سه تو نیم حبه اند که این آنها بود بصبر سقونیا و کوفه و تخم
 جها کنند و در هفت صبح بدهند تا بخورد و در هفت صبح
 جالبیوس سود دارد و صفرا را و خام باد را و در دماغ را
 و در دماغ را و در دماغ را و در دماغ را و در دماغ را
 و از هر یکی دانه و تنوی کموب و باب رازیانه ترنجبین
 که همه بود کوزا زرق را با میزنند و کوزا زرق را و در کوشش
 اغا زند تا نرم شود و بعد از آن این دارو را در دماغ
 کن و سه درم کمین در دماغ بیاور این شربت باشد
 که در نیمه شب بخورد و دماغ باشد فصل از دماغ بیاور

عجین سود دارد و هر در دماغ را که از بطن بود و لخته و فالج
 صرع را و دماغ را و دماغ را و دماغ را و دماغ را
 و در دماغ را و در دماغ را و در دماغ را و در دماغ را
 بر دماغ میخ و در دماغ را و در دماغ را و در دماغ را
 استخین و اندر خیزه کند که طلا بکشد و اندر میان میخاند
 تا مدت شش ماه بعد از آن شربت میخ و قوی حال را چنانچه
 و مردم سانه حال را و در دماغ را و در دماغ را و در دماغ را
 صغیف را و در دماغ را و در دماغ را و در دماغ را
 این کمر و تخم را و در دماغ را و در دماغ را و در دماغ را
 و خرق سببه و سقونیا الطاکی و مقل ازرق و صبر سقونیا
 و فستقون و کما زریوسن از هر یکی و در دماغ را و در دماغ را
 و فراغیون و پیل سینه و پیل سینه و در دماغ را و در دماغ را
 هندی و زرا و دماغ را و در دماغ را و در دماغ را
 و سوغین و زعفران و در دماغ را و در دماغ را و در دماغ را
 و حمام و اسطوخودوس رومی و خطیانا و تخم کرفس از هر یکی
 و در دماغ را و در دماغ را و در دماغ را و در دماغ را
 جرب و دماغ را و در دماغ را و در دماغ را و در دماغ را
 بیاورند و این دارو بدین نسخه خندان خواهد میان آن میزنند
 و حبه اند که کن تر بود بهتر بود و الله اعلم بالصواب

یا هر صراط

و بگذارند تا مدت میت روز و بعد از آن شربت می
 بدهند تا بخورد و نافع باشد شربت سودا در وقت
 معده را و اسهال صفر با زکری و رود و با و عشا را قوت دهد
 و تشنج را نافع بود دیگر آب به خوش رطل و اند
 دکی بخوشانند تا باره بماند بعد از آن هفتاد درم شکر
 شکر بر افکنند و سی درم کلاب پونا بخوشانند و بگذارند تا
 سرد نشود و اندر خنجره کنند شربت شش درم و اگر چنانکه
 قوی حال بوده و درم نافع بود شربت امرو و سودا و لود و لود
 قوی را و شکر و فصول را که اندر معده بود بگیرند امر و شیرین
 پنج رطل و بخوشانند تا به نیم باز آید و بعد از آن رطلی شکر
 سپید در وی کنند و باز بخوشانند و در خنجره کنند شربت
 ده درم شربت سودا در صفر را و گرمی جگر را و خون عا
 شود و بگیرند او کیم و با نیم من آب بخوشانند و بعد از آن
 دق کنند چون زده باشی تا آن آب صاف از وی بیاید و بعد
 از آن بخوشانند تا مقدار سه چهار یک بماند و چار یکی شکر
 بروی شکر افکنند تا یک جوشی دیگر برارد بعد از آن
 سرد کنند و در خنجره کنند شربت ده درم بخورد شربت
 سودا در صفر را و بهنای گرم را و خون غایب شده را
 و هم آبها، مخالف و بادا امر را بگیرند سه من آب ریواس

موی طلایی و در وقت بادهام آغازند و دیگر روند بدهند تا بخورد
 نان با زرد و خایه مرغ خورد و اگر در وقت صدمه خون را بگیرند
 معده را و شش درم کیم و سی درم کلاب پونا بخوشانند و بگذارند تا
 سرد نشود و اندر خنجره کنند شربت شش درم و اگر چنانکه
 قوی حال بوده و درم نافع بود شربت امرو و سودا و لود و لود
 قوی را و شکر و فصول را که اندر معده بود بگیرند امر و شیرین
 پنج رطل و بخوشانند تا به نیم باز آید و بعد از آن رطلی شکر
 سپید در وی کنند و باز بخوشانند و در خنجره کنند شربت
 ده درم شربت سودا در صفر را و گرمی جگر را و خون عا
 شود و بگیرند او کیم و با نیم من آب بخوشانند و بعد از آن
 دق کنند چون زده باشی تا آن آب صاف از وی بیاید و بعد
 از آن بخوشانند تا مقدار سه چهار یک بماند و چار یکی شکر
 بروی شکر افکنند تا یک جوشی دیگر برارد بعد از آن
 سرد کنند و در خنجره کنند شربت ده درم بخورد شربت
 سودا در صفر را و بهنای گرم را و خون غایب شده را
 و هم آبها، مخالف و بادا امر را بگیرند سه من آب ریواس

عقاقر است که در عقاقرات کبریت آمیخته نماید
 و آدن با هم بداروا اما نهادن زهر مطلق است و قاتل
 است یه مفرد خوردن که هر یک بر خولشتن همچو زهر بود و
 اطبا برین فرموده اند از مغز و آدن این دارو را
 هر که نه اند و بخورد مسلمانان بدو خون آتش در گردن این
 طیب بود و پان کرده اند هر یک را که چه کرده و کد است و
 علاجش نیز هم فرمودیم تا اگر کسی را در خورد دهند بعد از آن
 مد او پیدا شود و هر یک بجا بکاه خویش گفته و الله اعلم
 داده را چون کسر از راج داده باشند آن شخص را
 می طره بود سخت کجبت آنکه زهر قاتلست و از خوردن او
 هیچ آفریده سلامت نرید و این زرا پنج کج بود زرد
 و بیشتر بر شرم نشیند و بر سبند پس چون این از آنرا
 یکی داده باشند نشان آن بکوه که مشانه مرد ریش کف داده است
 کرد و بوشن خون بود و در دشت پدید آید و غمناک بود و با
 آرام علاجش آن بود که قی کنند باسل و روغن و آب آنخ
 بخت بر روی نهاده و بعد از آن شکر کوفته خورده تا
 با جذب و آب با قلا الیله و روغن کل و کلاب نیم
 و یک قطره در روی افکن و بر سر و ران طلا فرمایند کردن
 و اگر کشاید و بعد از آن لعاب بند قطره با شکر سفید

بد تا بخورد و از به برومی بخت ترش غناش ده تان
 بخورد و هر کس را که انیون داده باشند اگر در مغز
 بود خود نرید و اگر حب که کتر ازین داده باشند علی بنیر
 نشان آن بود که کد احش بر مرد کد و سبات و خارش
 بر مرد پدید آید و بوی انیون از گلوئی او می آید و ناخاش
 کند و بوشن کف داده را که سب را بکوبد و نمک بکشد
 در گنبدین کنند و بدهند تا قی کنند و بعد از آن یک دم
 در صبر بکوبند و باسل بدو هر تا بخورد و آب کرم بر سرش
 ریزی و چند پید است در زیر او باید داشتن نامی بود
 و اگر اندک در کمر او روغن ریزند سخت شود و در روغن
 زیت شیر کا و و قطره هم بزنند و بر سرش طلی کنند و اگر خاک
 کم شود اندک آب کرم باید نشاندن و روغن کا و دهند
 تا بخورد و بوشن آن را که کوز مقاتل داده باشند اگر
 نیم شغال داده باشند جان نبرد و کمر رحمت خدای عز
 در آید و چون اندک داده باشند دست کرد و بوشن کرده
 نشان آن بود که قی کنند و باز در بینی او چکانند و زیر
 پایش جوب کنند و روغن کا و کهن و سکه کا و اندر دانه
 کنند چند بار و دست با آب کرم همی لد نافع باشد سر
 داده را که آب کشیده تر دهند و افزون داده باشند هم

و معنی را بجوشانیدن پیوسته و شداید کمر
 عظیم بود که آنرا ضرر نماند که آن بود که بسیار کوبید
 و تخمهای بدمان کوبید و چربا خواند و لیج کوبید و کند بر عیار
 عاقلان ^{آن} که همه تن را بر روغن کوز حب
 کنند و شکاب خور و بر روغن بادام و جلاب بر نهاده
 گرم و آب نارا حوب و روز بروز لعاب نه قطونا
 خور و جلاب کرده و طعم از روغن تازه
 و دهن الحید و خورش از کثیر تر کرده و روغن کاه
 بر نهاده و ^{داده} که را که خور هر پاکند
 داده باشند اگر آدمی بجم و اگر حیوان
 آن لوبه که همه من اما س کبر و سر کردن و دم
 پدید آرد و در دل کند و اند و هلیکن شود
 آنست که سخت قی کند با تشنجه آب غار
 و آبسین تا معده را پاکیزه کند و بعد از آن
 شکر سرخ و خرما و صندل دادن تا بخورد و خاک
 و کشمش و انجیر بر نهاده و دادن تا باشد
 و دو و کز کردن و موم روغن از پیله مرغ
 و مغز کلو طلی کردن ^{آنست} که کسی را غفل
 داده باشند با فراط و لوه چلن بیشتر داده باشد

بمرد و اگر کمتر بود علاج بود غفلت دادن آن بود که
 همه عشا می شخم و زد کند از خوردن التشنه
 و خون سهال هم کنند و جگر شود و عشا است
 که شیر کوفته گرم کرده با جلاب به هر تا بخورد و از نه
 ترشیا پر پز کند و اگر طعم خور و زرده مرغانه برشته
 باید داد تا بنیان بخورد و از همه سرشیا پر پز کند و اگر طعم
 خور و زرده مرغانه برشته باید داد تا بنیان بخورد و عشا
 پیمم مرکب بود آنست که باشد که جگر تن خارش کند
 و چون خارش کند ^{آن} که جلاب
 بر کشند و روغن بادام بر سر کنند و بدهند تا
 تا بخورد و خام ^{آن} بود که جگر تن در کند
 و قویج پدید آید و پی آرام بود اگر چنانچه شراب حاره
 بود و صسل سوسن بر شراب نهاده و بدهند تا بخورد
 و قی کند و اگر چنانکه شراب حاره بود و
 نباشد بر عسل باید نهادن و بدادن تا بخورد و قی
 کند و بعد از آن سقمونیا کوفته بر جلاب نهاده
 و بدهند تا بخورد و سهال کند و در ^{آن} داده
 آن ^{آن} بود که زبانش آما س کبر
 و بوش بر بند و مثنی حسته رو و کنگ بماند

بخورداده

علاج است که انچه و برک سبب چو شانه
 و از آتش کبیر و باز بوره نال بجوشان
 و از آتش کبیر و بد هرتا وقت سقویا
 بر جلد ب نهر و بد هرتا طبعش براند و اگر نه
 در روهر که در با سبب نه یاد کردیم سبب کشته
 شکر فکه داده را این هر را خاصیت نهانند
 یکدیگر است و ازین هر چو یک را مردم
 داده باشند لال آل بود که در دوشنم
 پدید آرد و بود که نشخ و خون را تاثیر بدایند
 آید و خون از وی جدا می شد عارض آل بود
 که گردیانا خواه در غسل با هم پیانند و بهر
 تا بخورد و وقتی کنند و بعد از آن شکر کو سفند
 چند با سبب سفید سبب با او علامت آن بود
 که فواف گردد و زبانش آس کیر و داور
 او سپیده بود و سرفه پدید آورد و دست و پا
 است کرد و در آل بود که انچه بار الیوس
 چو نای و کج و بد هرتا کج و وقتی کنند و بعد از آن
 سقویا بر عمل نهان و بهر تا بخورد و دوال
 کند چو لسمال که باشد بعد از آن فستین

بگویند و با سبب بر اندازی و الا در ارجی می سران خورد
 و با روغن تازه هم زنند و بر کشند مانند ماکرم شود و طی کنند
 و اگر یازده مسکه و عطرین زیاد کنند بهر نوع علاج دیگر
 که گیرند عفاق و کشند در زیر کتن نهانند و یک هفته بگذرانند
 تا گرم شود و رافند و بعد از آن بروغن تازه بپاشند و هر جا
 خوار طکی کنی و اگر مسکه زیاد کند بهر نوع و اندک علم علاج
 که در دوشنم اگر کسی را وارد بود که موخف کند بکیرند آسیت
 و مو را بدان تر کنند و گوگرد بر کشند و موی را از بالای آن
 بدارند و الا فقاغ آب خور و تخم ترب و ماست و زهره کاه و هم
 بگویند و با گوگرد بروخی می کنند و زیر موخف و گوگرد کنند که بگویند
 و بروغن اس جرب می کنند تا مفید بود علاج دیگر در دوشنم
 کسی را که زده باشند و دریش سیاه و تیره بود بکیرند زریج و
 خور و بگویند و اندر شیر گرم کنند و بروخی می کنند مدت یک هفته
 و هرتا جیل و با دایا آب با قلی نشویند و هر باید آب انار
 خوش بپزند تا بخورد و هرتا کج و در آن کج و عمل باز زده
 مرغ و شیر و مایند خور و علاج سرخ کردن مو بکیرند زریج و بگویند
 و اندر سر که در آورند و بروخی می کنند و کشتن زریج و مایند
 تا دایم می بویید و حجامت کند بر کف و آب سیرین بپاشند
 و آن باز زده خایه خور و علاج سیاهی و اگر کسی که مکار

و چون کسی او را شناسد بگیرد او را و مرد ارشد نرم گوید
 و در آب درآورد و بر روی طبعی کند سیاه کند و چون خوا
 به سید بود دندان بیاورد گرفتن و در سر که کند و بر روی آلود
 کند در حال غیبه کن و الله اعلم بالصواب باب سی و نهم اند
 مقال لغوی و قالیج و عتبه و جلیج اما نقوه از سر به بر که از بود
 بود و یکی از عجم بود و یکی از شنج آنرا که از قوت سودا بود نشانی
 آن بود که در سردی است کرد و در بنا به چشم شک کرد
 لاج آن بود که اندر خانه تاریک بنشیند و جوهر بویا اندر جاک
 کرد یا اینست که چوین بکار دارد و جامه گرم اندر بوسه
 بخشد و بخی در آن کند و بوسه کند و خود و بوسه و غسل
 و ساج پیش می خورد و در آب ترش غرغره می کند و یاره
 فقرا اندر کرده و معجون شبون دمی با کورد و طبع نرم
 کنی معجون متون و غذا از کباب که است گوشت خورد و مکن
 کوفته و کرده بر کرده و الا کوفت بریالی گرم و ساج و دونه
 و در صبح و نخل و در اسار و کویه و مکن که کاه بر کرده
 و است سبب شیرین و قدر عود و قدر شک این همه سود
 و آمخته به هند با خورد و مرغ و نه و شکم بدین التماس
 و پیش می بران کنند و با آن به غنی وی رسد تا اگر سرد بود
 و اگر بالین وی خراشید و سر و کلاه به نهند و بوسه کنند

را و

ماند پس هر وقت باید و خاشاک که مسح آمده باشد
 بر کرد و بیرون اندازد و آن جایگاه پاک کند و اگر روز
 چند تغافل کند و نیز خاشاک بدان جایگاه بسیار جمع
 آید و بند استیاب راهم و بران کند پس مثال تن آدمی برین
 قیاس باید که نزدی اندر ریایه فصل
 پس چون بالا گیرد بدخواری اندر ریایه و دیگر زن استن را
 دار و بناید و او مرد پیر را و کو دکان را و اگر چاره نود چرا
 سلیم به بد و او را و بد و با وقت دهد دیگر وقت خیرای سلیم
 و در درازان وقت کی مهربان و یکی در بهار برین وقت از
 سقون پرینه کند و اگر چاره نبود اندر میان سقون
 بریان کند و به پرورد الا با شرابش برورد الا با شراب
 به و بکوبی نرم و بدین شهر اها بیا منیر و در زیر آفتاب خشک
 کن و با زب وصل کن و اگر بدین مد او را بکار در انگشت
 دهم آنرا چرب شیرین هر چند که دمی باشد و لیکن
 کو دکان را نشاید حلوای قوی و طاهای قوی داد که
 از چپد کونیه هم بودش و کو دکان را رک نباید زد
 که از صرع هم بود اما در و ما نافع که خیر در آن بود بلکه
 زرد و کابی و افیتون سفاح و بنفشه و سیستان
 و اینون و بلباب سنا و یکی و کلشک و بنفشه شک

19
 19
 19

و اطهر نعل کویک و بزرگ و تراکمین و فلو س خا شنه
و تر بند ی و ازین هر یک است که ده میت و سی
و پنج و کم و پیش نشاید عار لقون و تر بد و فوافون و
فوزا و ند نیم درم و دواکت و داکت و نیم داکت
نشاید و جز ازین الیه شربت ریوند با طبعومی و دوا
سه شود و چون ازین کمتر نشاید و اما این همه هر یکی را چه
سید است بران ترکیب که حکیمان یاد کرده اند و اما از هر
نوعی فستوری یاد کردیم تا آنکه ازین که معالجه کند
بر روی آسان بود تعبیر خواهی صاحب علت آنا
سمع باید کردن و در حوا بهای حنذا و نعلت اگر گویند
رنگ سرخ و علت های سرخ و دارو های سرخ و چاکر
سرخ بودند و یا آن دیدم یا مرا کسی شنید و یا خانمان بصر
و شکوف کردی و آنچه بدین ماند ازین خبر بود و از معنی
لهو و طرب از معارف و ملاجی این همه دلیل کند که فعل
خون باشد و اگر گوید چنانکه آشوب و غریب و بار امانا
و کارزار با و خون رگین دیدم این همه دلیل کند که صفرا
بود اگر گوید که دو و بسیار دیدم و دواکتی کردی
کس پیش من و آشوبها و خالها پیش چشم من آمدی
این همه دلیل سودا کند و آبهای روان پسند و بر فضا

درو

و جلید و باران بسیار که می آید انیمه و سل و طوبت و ملغم بود و اعظم
علاج داروی است اما اگر کسی را که داروی داده باشی
داروی اسهال کردن دفع کند و اند و یکین بود چاره این
که اگر بد و دواکتی سنگ تر باق فاروق با آب باقی نهر
و بدی تیا شاد و افیمون و مویز کچه با فاروق و تر کین
صفت کرده کرم بد بهر تیا شاد و نیمه زیری می با آب کرم
و خطمی بوی و صد و سینه طاکتی بر و عن به مرغ و جانه
کرم کنی و الله اعلم علاج اسهال اگر کسی را داروی داده
باشی و اسهال بچدی کند و مرد را تغییر می آرد چون غمی
که قبض کنی او را و آب سرد نشانی و بر زیر آن سنگین
یا شراب به بدی تا بخورد و زرد و خایه مرغ با سه که
بجوشانند و با کفک یکجا بدی تا بخورد و سکسکه
و گوشت کاه و پخته و اگر به نشود او را قرص قهقش باید داد چنانکه
پیش ازین در باب نبت قرص ما یاد کردیم و اگر اسهال از حال ملغم
بود بجای سنگین آب انیمه آب باید داد و اسهال
در بچگان کوفت بر روی شکم و اندک
روز دوا دارو باید دادن چون حب مطبوخ و قرقه و فوق
و آب پسته بدین معانی دیگر هر که را در داند و صد و سینه بود
در داروی قی هسته باشد از اسهال و هر که اعلت می اندر

اسهال

BLANK PAGE



۱۲۹

۱۲۸

BLANK PAGE



D.C.M

Printed 31 2/90 f.A.

۱۳ ۱۲ ۴۹

for sale at
Gulistan



END OF REEL
PLEASE REWIND

